

سید عبدالحمید موسی کاظمی



# روایت گر عشق

مروری بر اندیشه‌های شهید آوینی

سید عبدالحمید موسی کاظمی (موسوی)



ایستگاه  
مطالعه  
www.imketab.ir

عنوان کتاب: روایت گر عشق  
گرد آورنده: سید عبدالحمید موسی کاظمی (موسوی)  
صفحه آرا: مرضیه بهنامی فر  
ناشر: موسسه انتشارات کتاب نشر  
نوبت چاپ: اول / ۱۳۹۲  
شمارگان: ۱۵۰۰۰۰ جلد  
بها: ۲۰۰۰۰ ریال  
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۵۷-۳  
آدرس: تهران، زرتشت غربی، کوچه کامبیز، نبش طباطبایی رفیعی،  
پلاک ۱۸، موسسه انتشارات کتاب نشر، تلفن: ۱۷-۸۸۹۷۸۴۱۴

سرشناسه: موسی کاظمی، سید عبدالحمید  
عنوان و نام پدیدآور: روایت گر عشق: مروری گذرا بر اندیشه‌های شهید آوینی / سید عبدالحمید موسی کاظمی  
(موسوی)؛ [برای] نهاد کتابخانه‌های عمومی کشور.  
مشخصات نشر: تهران: موسسه انتشارات کتاب نشر، ۱۳۹۲.  
مشخصات ظاهری: ۶۴ ص.  
فروست: ایستگاه مطالعه.  
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۵۷-۳  
وضعیت فهرست نویسی: فیا  
موضوع: آوینی، سیدمرتضی، ۱۳۲۶ - ۱۳۷۲.  
شناسه افزوده: نهاد کتابخانه‌های عمومی کشور  
رده بندی کنگره: DSR۱۶۲۶ ۱۳۹۲ / ۸م  
رده بندی دیویی: ۹۵۵/۰۸۴۳۰۹۲  
شماره کتابشناسی ملی: ۳۳۲۸۴۷۸

## مقدمه

رهبیر معظم انقلاب اسلامی در دیدار با دبیر کل و مدیران ارشد نهاد کتابخانه‌های عمومی کشور در اسفندماه ۱۳۸۹ فرمودند:

«نهاد کتابخانه‌های عمومی با کمک سایر دستگاه‌های فرهنگی و اجتماعی کشور، برنامه‌هایی را طراحی نمایند که همه‌ی ایرانیان اهل مطالعه شوند.» طرح «ایستگاه مطالعه» یکی از برنامه‌های نهاد برای عمومی نمودن و ارتقای سرانه‌ی مطالعه مفید در راستای تحقق رهنمودهای مقام معظم رهبری است. «ایستگاه مطالعه» به معنای آوردن کتابخانه به فضای ترددی مردم بوده و قفسه کتابی با پانزده عنوان کتاب مفید، شامل پنج عنوان کتاب کودک و نوجوان و ده عنوان کتاب مخصوص بزرگسالان است.

کتاب‌های کودک و نوجوان عبارت است از یک عنوان مخصوص کودکان پیش دبستانی، یک عنوان ویژه‌ی کودکان سال‌های آغاز دبستان و یک عنوان برای کودکان سال‌های پایانی دبستان می‌شود یک عنوان از این کتاب‌ها نیز مخصوص نوجوانان مقطع راهنمایی و عنوان دیگر خاص نوجوانان مقطع دبیرستان لحاظ شده و کتاب‌های بزرگسالان با موضوعاتی نظیر دین، داستان، شعر، خاطره و طنز، خانواده، تاریخ، اندیشه علوم و فنون، ادبیات و دانستنی‌های عمومی و دو عنوان برای بزرگسالان با تحصیلات کمتر از مقطع راهنمایی در نظر گرفته شده است.

هر فرد می‌تواند با مراجعه به این ایستگاه، کتاب مورد علاقه خود را انتخاب و در محل ایستگاه و یا هر محل دیگری مطالعه کرده و حداکثر پس از پانزده روز به همین ایستگاه یا هر یک از ایستگاه‌های مطالعه در سراسر کشور و یا به یکی از کتابخانه‌های عمومی تحت پوشش نهاد کتابخانه‌های عمومی بازگرداند.

در قسمت پایین هر ایستگاه مطالعه، محلی برای بازگرداندن کتاب‌های مطالعه شده تعبیه شده است؛ که در این محل می‌توانید پیشنهادهای خود را برای اجرای بهتر این طرح ارائه نمایید. همچنین می‌توانید نظرات، پیشنهادهای و انتقادهای خود را به شماره پیامک ۵۰۰۳۳۵۶ (اداره ایستگاه‌های مطالعه) ارسال نمایید. انتظار مجریان طرح از مردم فهیم و فرهنگ‌مدار ایران اسلامی، دقت در حفظ و نگهداری و تحویل به موقع کتاب است.

چنانچه علاقه‌مند به نگهداری کتاب‌ها برای خود باشید می‌توانید بابت هر جلد کتاب مبلغ دو هزار تومان به حساب ۱۲۳ به نام موسسه انتشارات کتاب نشر نزد بانک تجارت و ملی در کلیه شعب کشور و یا به شماره کارت ملی ۶۵۸۸ ۹۹۵۱ ۹۹۱۱ ۶۰۳۷ و کارت تجارت ۴۴۹۲ ۹۱۶۶ ۵۳۹۹ ۶۲۷۳ به نام موسسه انتشارات کتاب نشر واریز کنید. جهت پرداخت هزینه کتاب با استفاده از تلفن همراه با شماره‌گیری کد #۱۲۳\*۷۲۴\* از طریق صفحه کلید تلفن همراه خود اقدام نمایید.

خبرین عزیز می‌توانند با تامین هزینه یک یا چند ایستگاه مطالعه در طول یک‌سال و یا تامین منابع آن در راستای تقویت و گسترش طرح، مساعدت لازم را مبذول نمایند. شماره تلفن ۸۸۸۰۲۱۹۱ داخلی ۱۱۱ و ۱۱۳ و آدرس اینترنتی [mosharekatha@Iranpl.ir](mailto:mosharekatha@Iranpl.ir) و آدرس: تهران، خیابان فلسطین، پایین تر از بلوار کشاورز، کوچه شهید ذاکری، پلاک ۹ واحد مشارکت‌های نهاد، در خدمت پاسخگویی به سوالات این عزیزان خواهد بود.

از آنجا که بعضی از کتاب‌های این طرح در مسابقات فرهنگی کتابخوانی در سطح ملی ارائه می‌شود، می‌توانید از طریق سایت‌های [www.iranpl.ir](http://www.iranpl.ir) و [www.booki.ir](http://www.booki.ir) اطلاعات تکمیلی را دریافت کنید.

منصور واعظی

دبیر کل نهاد کتابخانه‌های عمومی



# فهرست مطالب

۷	..... مقدمه
۹	..... آوینی از زبان خودش
۹	..... شناخت زوایای وجودی شهید آوینی
۱۰	..... سید مرتضی محصول تفکر امام (ره)
۱۰	..... تأثیر امام خمینی (ره) بر افکار و اندیشه‌های شهید آوینی
۱۱	..... آوینی در وادی سلوک
۱۱	..... آوینی و مدارج عرفانی
۱۲	..... آوینی هنرمندی ولایت‌مدار و حسینی
۱۲	..... آوینی هنرمندی تمام عیار
۱۳	..... نحوه‌ی ورود آوینی به مطلب و طرح مسئله
۱۳	..... آوینی متفکری فراتر از زمان خود
۱۳	..... آوینی جامع در علوم نظری و عملی
۱۴	..... جنس تفکر آوینی در بین اندیشمندان معاصر
۱۴	..... تفکر آوینی جزئی و حزبی نیست
۱۴	..... احساس تعهد و مسوولیت آوینی در برابر خطر بزرگ
۱۵	..... آوینی و مبارزه با جریان به اصطلاح روشنفکری
۱۶	..... بزرگ‌ترین دغدغه فکری آوینی
۱۶	..... نگاه آوینی به جهان هستی
۱۷	..... منشأ و آبشخور دیدگاه آوینی از حیث نگاه (تمثیلی، تاویلی)
۱۸	..... مختصات هنر متعهد از دیدگاه آوینی
۱۸	..... نوع نگاه آوینی به هنر غربی و راه تسلط بر آن
۱۹	..... جریان سرچشمه‌های حکمت بر زبان سید مرتضی
۱۹	..... نقش و تأثیر واقعی عاشورا در تفکر آوینی
۱۹	..... ایماها و اشارات در کلام و آثار آوینی
۲۱	..... به کار گرفتن استعاره‌های ذوقی در متون نگارشی
۲۲	..... مستند روایت فتح شاهکار هنری آوینی
۲۲	..... مجموعه روایت فتح بیانگر نگاه خاص آوینی
۲۳	..... برنامہ روایت فتح از زبان آوینی

۲۳	..... روایت فتح از دیدگاه حاتمی کیا
۲۳	..... آوینی به روایت مدیر مسئول سابق کیهان
۲۵	..... حضور همه جانبه در تمام صحنه‌های انقلاب تا بیعت با رهبری
۲۶	..... آوینی و حمایت از ولایت فقیه و حکومت ولایی
	..... آیا می‌توان برای آوینی شأنیت اجتماعی یا جایگاه
۲۷	..... خاص اجتماعی تصور کرد؟
۲۷	..... آوینی در کلام رهبر معظم انقلاب
۲۹	..... خاطره‌ای از مظلومیت شهید آوینی
۲۹	..... برخی از تراوشات فکری و قلمی سید مرتضی
۳۵	..... آوینی از دیدگاه شخصیت‌ها
۳۵	..... آوینی از دیدگاه استاد رضا دآوری
۳۶	..... شهید آوینی از دیدگاه محمد مددپور
۳۷	..... آوینی از دیدگاه سید مهدی شجاعی
۳۸	..... آوینی از دیدگاه کیومرث پوراحمد
۳۹	..... آوینی از دیدگاه دکتر علیرضا قزوه
۴۰	..... خاطراتی از شهید آوینی
۴۵	..... منتخبی از گفتارهای متن مجموعه‌ی روایت فتح به قلم آوینی
۴۷	..... معرفی اجمالی برخی از آثار آوینی
۴۷	..... کتاب گنجینه‌ی آسمانی
۴۸	..... کتاب مبانی توسعه و تمدن غرب
۴۸	..... کتاب آغازی بر یک پایان
۴۸	..... کتاب آئینه جادو
۴۹	..... کتاب حلزون‌های خانه به دوش
۵۰	..... کتاب «رستاخیز جان» و «انفطار صورت»
۵۱	..... کتاب «حکومت فرزندگان»
۵۱	..... کتاب «فردایی دیگر»
۵۱	..... کتاب «فتح خون»
۵۳	..... بررسی اجمالی یکی از آثار مکتوب آوینی (فتح خون)
۵۵	..... قلم آوینی همچنان زنده است
۵۹	..... عروج سید مرتضی زیباترین روایت عشق
۶۲	..... فرازهایی از وصیت‌نامه شهید آوینی
۶۳	..... کتاب‌شناسی
۶۴	..... منابع



## مقدمه

آنان که با ادبیات متعهد و ملتزم به آرمان‌های انقلاب اسلامی و ادبیات استقامت و پایداری (دفاع مقدس) آشنایی و انس دارند، با نام و چهره‌ی منور شهید آوینی که به حق لقب «سید شهیدان اهل قلم» را گرفت، آشنایی دارند. وی در زمره‌ی هنرمندان متعهد و انقلابی و متدین و ولایتمداری بود که با قلم و قدم خود به صورت ثابت در مسیر تبعیت از مقام ولایت و پیشبرد آرمان‌های انقلاب اسلامی گام نهاد و در راه زنده کردن ارزش‌های دفاع مقدس و به تصویر کشیدن ایثارگری رزمندگان و شهیدان ۸ سال دفاع مقدس رشادتهایی از خود نشان داد و در نهایت در همین راه نیز به آرزوی دیرینه خود که رضوان و قرب الهی بود، نایل گشت. نوشتار فرا رو برداشتی آزاد است از گفتگو با دو تن از هم‌زمان آن شهید در حوزه هنری، آقایان استاد جهانگیر خسروشاهی و استاد بهروز فرنو. ضمن تشکر از این عزیزان بر خود لازم می‌دانم از سرورانی که حقیر را در تهیه و تدوین این اثر یاری نمودند، به ویژه جناب آقای مهندس واعظی دبیر کل نهاد کتابخانه‌های عمومی کشور کمال تقدیر و تشکر را نمایم.

سال‌های دفاع مقدس عرصه‌ی ظهور مردان و زنانی بود که عرفان را با حماسه در هم آمیختند و با خون سرخ خویش مفهوم آزادگی و شرافت را برای بشریت (مدرن) به ارمغان آوردند.



این اثر ناچیز را تقدیم می‌کنم به:  
پدران و مادران معزز شهدا و ایثارگران و آزادگان و نیز پدر و  
مادریزیم، آنان که با گفتار و رفتار خود پیرو راستین امام و ولی زمان  
خویش بوده و هستند و فرزندان خویش را نیز در این مسیر، نیک  
رهنمون گشتند.





## آوینی از زبان خودش

«حقیر دارای فوق لیسانس معماری از دانشکده‌ی هنرهای زیبا هستم. اما کاری را که اکنون انجام می‌دهم نباید با تحصیلاتم مربوط دانست. حقیر هرچه آموخته‌ام از خارج دانشگاه است. بنده با یقین کامل می‌گویم که تخصص حقیقی در سایه‌ی تعهد اسلامی به دست می‌آید و لا غیر.»

قبل از انقلاب بنده فیلم نمی‌ساخته‌ام، گرچه با سینما آشنایی داشته‌ام. اشتغال اساسی حقیر قبل از انقلاب ادبیات بوده است. با شروع انقلاب تمام نوشته‌های خویش را اعم از تراوشات فلسفی، داستان‌های کوتاه، اشعار و... در چند گونی ریختم و سوزاندم و تصمیم گرفتم که دیگر چیزی که «حدیث نفس» باشد، ننویسم و دیگر از «خودم» سخن به میان نیاورم...

سعی کردم که «خودم» را از میان بردارم تا هرچه هست خدا باشد و خدا را شکر بر این تصمیم وفادار مانده‌ام. البته آن چه که انسان می‌نویسد همیشه تراوشات درونی خود اوست. همه‌ی هنرها این چنین هستند. کسی هم که فیلم می‌سازد، اثر تراوشات درونی خود اوست. اما اگر انسان خود را در خدا فانی کند آن‌گاه این خداست که در آثار او جلوه‌گر می‌شود. حقیر این چنین ادعایی ندارم، ولی سعی‌ام بر این بوده است.»

## شناخت زوایای وجودی شهید آوینی

شناخت سید مرتضی آوینی سخت است به این جهت که خداوند معرفت و شناخت بندگان خاصش و آن کسانی که آنها را دوست دارد و آنها نیز خدا را دوست دارند، مخصوص خودش قرار داده است. (حدیث قدسی: «اولیایی تحت قبایی لا یعرفهم غیری»)) آوینی را می‌توان جزء کسانی دانست که پیش از شهادت خود را از وقف‌شدگان، فداشدگان در راه ائمه اطهار علیهم‌السلام و انقلاب اسلامی قرار داده بود. شاید هر صد سال بتوان یکی از اینگونه افراد را درک کرد و دلیل آن ناب بودن جوهر تفکر بسیجی در آن‌هاست، نه دور از دسترس بودن ایشان.



## سید مرتضیٰ محصول تفکر امام (ره)

نسبت ایشان با انقلاب نسبت یکی از سیاره‌های در حال طواف خورشید است به خورشید. آوینی در منظومه‌ی یاران انقلاب اسلامی سیاره‌ای است که عاشقانه گرد شمس حقیقت انقلاب و امام گردید و ذوب شد. این شهید در حقیقت جزء ثمرات تفکر امام خمینی (ره) است. به عبارت دیگر می‌توان گفت صورت‌بندی تفکر و سیرت و سلوک سید مرتضیٰ، نتیجه مجاهدت حضرت امام (ره) است در دوران غیبت. سید مرتضیٰ آوینی به دلیل تسلیم شدن در برابر امر پروردگار و گذشتن از موقعیت فوق‌العاده خطیری که بین روشنفکران و هنرمندان بی‌تعهد داشت به مقام اولیاء الهی رسید. شناخت زوایای فکری و اخلاقی شهید آوینی گرچه امری صعب و سخت است، اما محال نیست.

## تأثیر امام خمینی (ره) بر افکار و اندیشه‌های شهید آوینی

به محض آشنایی سید مرتضیٰ با امام خمینی (ره) مثل اینکه بهار و ربیع بخواهد بر زمستان بوزد، وجود سید مرتضیٰ همان اهتزاز و ابتهاج ایام آغازین ربیع را پیدا کرد. او تمام موقعیت‌هایی را که حاصل سال‌ها سکوت و تجربه‌ی هنری و تحصیلات بود یکباره رها کرد و به دست عدم سپرد. و اگر در زمینه‌ی ادبیات، اثر، شعر یا داستانی گفته بود همه را یا به فراموشی سپرد و یا از بین برد و سوزاند و پای رکاب امام آمد خرقه سوزان. ماجرا کم کن و باز آ که مرا مردم چشم

خرقه از تن به در آورد و به شکرانه بسوخت (حافظ)

آوینی از همان روزهای اول هم قدم در میدان گذاشت. وی از متفکرانی نبود که فقط در عالم نظر طرفدار امام باشد، بلکه از همان روزهای اول انقلاب اسلامی در فیروزآباد فارس پای کار برای دفاع از انقلاب به پا خاست. به محض اینکه خوانین فیروزآباد سعی در به آشوب کشیدن منطقه داشتند آوینی به اتفاق گروهی از دوستانش، بلافاصله با دوربینی که مستند تهیه می‌کرد در فیروزآباد حضور پیدا کرد و به سرعت مستندهایی را تحت عنوان «خان گزیده‌ها» آماده کرد و به تلویزیون داد و از این طریق صدای مظلومانه مردم این منطقه را که به یاری امام شتافته بودند به گوش همه مردم رساند و از این طریق توطئه آنها را خنثی کرد.



## آوینی در وادی سلوک

آوینی انسانی چند وجهی بود. انسانی بود که به جهت عبور از خود، مورد عنایت خاص ائمه معصومین علیهم السلام قرار گرفت و به جهت معامله‌ی صادقانه‌ای که با امام (ره) کرد به واسطه‌ی گذشتن از موقعیتهای دنیایی و وارد شدن به اردوگاه امام و بذل نفس خویش به لحاظ درونی به مقاماتی رسید که قلم از بیان آن عاجز است. کاش روزی برسد ابدالی از انسانهای اهل باطن، انسانهای صاحب بصیرت ظهور کنند و به درجه‌ایی از شنوایی باطن و طی مراحل و مقامات باطنی رسیده باشند که با خواندن آثار او بتوانند گوشه‌ای از حقیقت وجودیش را ظاهر نمایند.

رجوع به آثار آوینی از جمله آثاری که ایشان در زمینه‌ی فیلم مستند از خود به جا گذاشته‌اند (۱۴۰ عنوان به نام برنامه‌ی مستند) برای شناخت بیشتر ابعاد وجودی ایشان و نیز یافتن نسبت ایشان با انقلاب لازم است.

## آوینی و مدارج عرفانی

در حکمت و عرفان اسلامی سه مرحله یا سه منزل وجود دارد بنام‌های: علم الیقین، عین الیقین و حق الیقین که در این سه مرحله ابتدا سالک سعی می‌کند نسبت به چیزی علم پیدا کند و در مرتبه‌ی دوم عینیت ماهیت آن را آنچنان که هست دریابد و در مرتبه‌ی سوم با تمام جانش و ذوقش حقیقت مطلب را درک کند. که برای درک معارف و راه یافتن به ایمان و اسلام هم این سه مرتبه را لازم شمرده‌اند. پس مواجهه با هر حادثه و مسئله‌ای می‌تواند این سطح را در پی داشته باشد اعم از اینکه در جبهه حق باشد یا باطل. یعنی ما هر حادثه‌ای را اعم از اینکه بخواهیم صورت رحمانی یا شیطانی برایش قایل شویم می‌توانیم به همین نحو تحلیل کنیم و این مسئله‌ای است که سید شهیدان اهل قلم به آن عنایت داشت. مثلاً حادثه‌ای که اتفاق افتاده است، مرتبه اول رویکرد ما به آن واقعه، آگاهی از چند و چون رخ دادن آن واقعه است که اگر در تاریخ باشد می‌گوییم آگاهی تاریخی و اگر در زمانه خودمان باشد می‌گوییم آگاهی از حادثه یا واقعه. اما یک موقع است که می‌خواهیم علت وقوع این حادثه را بدانیم، یعنی از وقوع حادثه مطلع شویم، اینجا از تاریخ به فلسفه تاریخ می‌رویم. از آگاهی به خودآگاهی می‌رویم و به پرسش از چند و چون نظری و فلسفی وقوع یک حادثه می‌پردازیم. (مرتبه خود آگاهی و پیدا کردن علت وقوع حادثه). اما مرتبه سومی هم هست



که از این دو مرتبه فراتر است که در آن به احوالی که هنگام وقوع آن حادثه و بر جماعتی که درگیر آن حادثه هستند، راه پیدا می‌کنیم و سعی می‌کنیم که از مرتبه‌ی خود آگاهی یک مرتبه عمیق‌تر بشویم و احوال حاکم بر کسانی را که در آن واقعه یا حادثه قرار داشتند به نحو حضوری و ذوقی درک کنیم که به این مرتبه‌ی سوم، مرحله دل‌آگاهی گفته می‌شود. این سه مرحله در حکمت و عرفان اسلامی معادل علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین است.

### شهید آوینی هنرمندی ولایت‌مدار و حسینی:

شاید بعضی‌ها دلشان نخواهد وقتی راجع به سید مرتضی آوینی صحبتی به میان می‌آید از دیانت ایشان حرفی زده شود و می‌گویند بیشتر باید به جنبه نظری و هنری مباحث مربوط به او پرداخت، درحالی که سید به کمک آن سلوک فردی‌اش به آن جنبه‌های نظری دست پیدا کرده بود. یعنی با آن عبادات و توسلات و گریه‌های نیمه شبش توانسته بود به آن جنبه‌های نظری دست یابد. ایشان راهگشای مشکلاتی را که سر راه پیدا می‌شد در نماز و گریه برای ابا عبدالله الحسین علیه‌السلام دنبال می‌کرد و می‌گفت: گریه بر حسین بن علی علیه‌السلام راه حل مشکلات ما در زندگی روزمره است. مثلاً در جایی می‌گوید اگر کسی نماز جمعه برود تا هفته آینده برکت این رفتن به نماز جمعه را در زندگی‌اش خواهد دید. ایشان به احکام اسلامی سخت پایبند بود. آوینی علاقه‌مند به نماز شب بود. علاقه‌مند به تلاوت‌های قرآن در ساعت‌های طولانی بود. او تلاوت قرآن را غذای روح می‌دانست. تغذیه روح او از تلاوت قرآن و روزه‌های مستحبی پی در پی بود.

### شهید آوینی هنرمندی تمام‌عیار

آوینی یک هنرمند تمام‌عیار بود. یک هنرمند بزرگ، هنرمندی که به ادبیات جهان و کشورش اشراف داشت. در میان روشنفکران قبل از انقلاب، انسانی شناخته‌شده در بحث ادبیات بود. در کاری که آوینی انجام می‌داد هنرمند بودن نقش یگانه داشت. اینگونه نبود که آوینی بدون آگاهی و هنر به عرصه‌ی مستند ورود پیدا کند و فیلم‌هایی را بدون نسبتش با هنر و فیلم مستند بسازد. اگر کار هنری می‌ساخت حتماً در همان نقطه اوج بود که هنرمندان در برابرش سر تعظیم فرود می‌آوردند.



## نحوه‌ی ورود آوینی به مطلب و طرح مسئله:

وجه بارز آثار شهید آوینی که او را از سایر اندیشمندان ممتاز می‌کند نوع و نحوه‌ی ورود آن شهید به مطلب و طرح مسایل است. آوینی هیچگاه در جزئیات متوقف نمی‌شد بلکه از جزء به کل می‌رفت از ظاهر به باطن تا از آن موضوع و مسئله به مبادی و حقیقت آن نفوذ کند. این همان چیزی است که برای آوینی مهم بود.

## آوینی متفکری فراتر از زمان خود

آوینی در طرح مباحث خود از احیاء عهد دین و تجدید عهد سخن می‌گوید. از نسبت انقلاب اسلامی با تمدن مدرن و برخی مظاهر و شئون و وجوه آن نظیر تکنولوژی و علم مدرن و دموکراسی و مدرنیته و... سؤال می‌کند. شهید آوینی از معدود متفکرانی است که از سطح مشهورات و عادات فکری رایج فراتر رفت و پا به دوران گذار تاریخی نهاد و در فاصله زمانی چهار، پنج سال پس از ظهور انقلاب اسلامی به طرح مباحث و نظریاتی پرداخت که حتی امروز هم (یعنی ۳۵ سال پس از پیروزی انقلاب) بسیاری از «اهل نظر» حتی از درک ضرورت آن عاجز مانده‌اند. به عنوان نمونه مباحثی که آوینی در خصوص ماهیت تمدن جدید و پرسش از نسبت اسلام مطرح نموده است و یا آنچه پیرامون «عصر نوین بشریت» و رسالت انقلاب اسلامی ارائه نموده، همگی حکایت از نحوه‌ی مواجهه‌ی متفکرانه او با عالم و آدم در دوره گذار تاریخی دارد.

## شهید آوینی جامع در علوم نظری و عملی

کسی که اهل تفکر و تذکر است در عمل و نظرش هم این امر منعکس می‌شود. خصوصیت ممتاز شهید جمع بین نظر و عمل و تفکر است که سبب گردیده ایشان نادره زمان خویش گردد. شهید آوینی هم کار نظری می‌کرد، هم عملاً دستی در تهیه روایت فتح داشت، او هم کار هنری می‌کرد و هم دستی در اداره امور مدیریت فرهنگی کشور داشت و این خصوصیت ویژه ایشان است و کمتر کسی را می‌توان یافت که این خصوصیات در او جمع باشد.



## جنس تفکر شهید آوینی در بین اندیشمندان معاصر

اگر تفکر را، رفتن از ظاهر به باطن و فراتر از عادات اندیشمندان و پرسش از کنه و ذات و باطن یک دوره و یا سخن گفتن از باطن «وقتی که در حال ظهور است» بدانیم، سید مرتضی آوینی بی‌تردید یک متفکر است. آوینی متفکر دوره‌ی گذار است و در سال‌های نخستین پس از پیروزی انقلاب اسلامی و شکل‌گیری نظام اسلامی در زمره‌ی معدود متفکرانی است که به طرح پرسش‌هایی اقدام کرد که همگی آن‌ها از سنخ پرسش‌های خاص دوره‌ی گذار تاریخی است که شهید آوینی در نخستین سال‌های دهه‌ی شصت در مقالاتی تحت عنوان توسعه و مبانی تمدن غرب به طرح این مباحث پرداخت.

## تفکر آوینی جزئی و حزبی نیست

آوینی متعلق به حزب و جریان خاصی نبوده که خود جزئی از آن باشد، بلکه نوع کاملی از نحوه تفکر، تامل، و رفتن به باطن مسایل و بیان و تبیین مطالب در نگاه ایشان وجود داشت. لذا ما در مقابل افکار و اندیشه‌های آوینی با یک جریان محدود فکری سیاسی مواجه نیستیم، بلکه با دعوت به تامل و تفکر و دیدن باطن هر حادثه و حقیقت اشیا، آنچنان که هستند، روبه‌رو هستیم.

## احساس تعهد و مسوولیت آوینی در برابر خطر بزرگ

آوینی تحقیقاً فرزند معنوی انقلاب اسلامی و مبلغ و مروج تفکر اسلامی و سخن انقلاب بود. از ابتدای فعالیت خود در مقام نویسندگی و ژورنالیستی به مقابله‌ی با خطر بزرگی که آرمان‌های انقلاب اسلامی و نظام ولایت فقیه را تهدید می‌کرد تمام قد به پا خاست و آن چیزی جز نتولیرالیسم فرهنگی نبود. او در مقالات و «یادداشت سردبیر» در «ماهنامه‌ی سوره» به مقابله با اشکال مختلف این پدیده (نتولیرالیسم) از عرصه‌ی سینما و مباحث نظری هنر گرفته تا قلمرو فلسفه و کلام و مسایل روز پرداخت و بسیار سریع و هوشمندانه وقوع تهاجم فرهنگی و ضرورت مبارزه با آن را درک و در حد توان خود مسئولانه، متعهدانه و شجاعانه به مقابله و مبارزه با آن پرداخت و همین احساس خطر از ناحیه‌ی تهاجم همه‌جانبه‌ی ایدئولوژی نتولیرالیسم از یک طرف و احساس تعهد و مسوولیت نسبت به مقابله



با این تفکر استکباری و مدافعان وطنی آن از طرف دیگر او را در نخستین سالهای پس از پایان جنگ تحمیلی به عرصه‌ی مطبوعات در قامت یک سردبیر و نیز عرصه‌ی نگارش کتاب در هیأت یک نویسنده کشاند.

## شهید آوینی و مبارزه با جریان به اصطلاح روشنفکری:

در این باره باید راجع به شهید آوینی در دو بخش سخن بگوییم. یکی تا پیش از انقلاب اسلامی است که طبیعتاً تا آن زمان اهل تجربه‌ی هنری بود و فضای هنری کشور را در حدی که فضای کاری ایشان بود می‌شناخت و تجربه کرده بود. همین امر سبب شده بود آوینی روشنفکران را بشناسد و از موضع‌گیری‌ها و نحوه عملکردشان مطلع باشد. یعنی شهید آوینی مکانیزم روشنفکران قبل از انقلاب را کاملاً می‌شناخت و نسبت به آنها اشراف کامل داشت. بعد از اینکه انقلاب اسلامی و پدیده‌ی امام خمینی (ره) ظهور و طلوع کرد، نوری که در دل سید مرتضی افتاد به او آن چیزهایی را که می‌دانست متذکر شد و به یک دریافت بسیار ارجمند و شریف دست یافت و آن اینکه جریان روشنفکری ما کپی از غرب است. روشنفکران غربی اطراف خودشان را که می‌دیدند پر از سیاهی و ناامیدی و یاس و مخالفت با دین و مظاهر دینی بود و خیانت در خانواده و دشمنی با دیانت و ریا و حقه و نیرنگ همه جا موج می‌زد. لذا رمان‌نویس و نقاش و موسیقیدان و سینماگر و متفکر غربی اگر در آثارش به این امور می‌پردازد به دلیل این است که مصادیق عینی اینها را در جامعه‌اش می‌بیند و او در جامعه‌اش مانند یک آینه عمل می‌کند. وی آینه‌ی جامعه‌اش است و در آثارش به نوعی جامعه خود را به تصویر می‌کشد. شاید از این بابت بود که سید مرتضی می‌گفت «اصلاً شأن هنرمند آینه‌گی است» و مبارزه سید مرتضی آوینی با روشنفکری غربی بدین دلیل بود که روشنفکر غربی در نهایت بلاهت تقلید مذموم آینه‌گی غرب را می‌کند، یعنی هر چه مردم به این روشنفکر نگاه می‌کنند، اثری از خودشان در او نمی‌بینند. به عنوان مثال در یک داستان کوتاه که در دهه‌ی سی توسط یک نویسنده‌ی سرشناس نوشته شده است، یک ارتباط خانوادگی تصویر شده است که هر چه مردم ما به این داستان نگاه می‌کنند، یک خانواده ایرانی را نمی‌یابند، گرچه در این خانواده اسامی همه ایرانی است، اما ارتباط و نحوه‌ی تعامل و زندگی آنها ایرانی نیست. آنها راه وارونه‌ای را طی می‌کنند که به ناکجاآباد منتهی می‌شود. به همین علت است که روشنفکران ما منشأ حرکت نمی‌شوند و هیچگاه پیش رو ملت قرار



نمی‌گیرند تا باورهای مردم را متجلی نمایند. بلکه تجلی‌گر باورهای غربی به مردم می‌شوند. یعنی آینه‌دار غرب و این مشکل روشنفکران ماست.

سید مرتضی آوینی به واسطه‌ی آن تجربه‌ای که داشت و به واسطه‌ی اتفاقی که برایش افتاد، یعنی تحول عظیم انقلاب اسلامی و آشنایی با افکار امام خمینی (ره) این واقعیت را حس کرد و آگاهانه و دلسوزانه این خطر را به همگان گوشزد نمود.

## بزرگ‌ترین دغدغه فکری شهید آوینی

دغدغه‌ی شهید آوینی در درجه اول به دست آوردن قرب و رضایت پروردگار بود. یعنی او می‌اندیشید چه عملی انجام دهد که لحظه‌ی امروزش از دیروزش بهتر بوده و او را به خدا نزدیک‌تر کند. این یک وجه قضیه است، وجه دیگر دغدغه‌های آوینی در حوزه‌های دیگری مثل حوزه هنر، اجتماع، تربیت انسان‌ها و مطبوعات است. اما به نظر می‌رسد برای سید مرتضی گسترش فرهنگ عاشورایی و کمک برای ورود فوج بیشتری از مردم به اردوگاه ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) مهم‌تر بود.

اگر فیلمی می‌ساخت تضمین فیلم مستندش را در نستی می‌دانست که این فیلم با کربلای حسینی دارد. تلاش می‌کرد تا این نسبت را بیشتر کند. شاید هیچ دغدغه‌ای نداشت جز هدایت بیشتر مردم به اردوگاه انقلاب اسلامی، انقلابی که منشعب از انقلاب عاشورایی بود. تمام همتش این بود که در نسبت انقلاب و کربلا وظیفه‌اش را به خوبی ایفا کند. و آن کاری که در ظهر عاشورا در صحرای کربلا به جهت عدم بصیرت مردم اتفاق افتاد، دوباره رخ ندهد و عاشورای ۶۱ هجری دوباره پیش نیاید.

## نگاه شهید آوینی به جهان هستی

سید مرتضی آوینی مطالعات وسیعی در حوزه تفکر شیعی داشتند و از همین رهگذر خداوند قابلیت‌هایی به ایشان داده بود که دریافت‌های نو و بدیعی ارائه می‌کرد که هر کدام به جای خود راهگشا و کلید حل بسیاری از مسایل و مشکلات جامعه بود. نگاه آوینی به عالم و هستی نگاهی سمبولیست و تأویلی و به تعبیر بهتر نگاهی تمثیلی بود. اینکه مثلاً به حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام تارالله گفته می‌شود، شهید آوینی قلب عالم هستی، انسانیت و بشر را حضرت ابا عبدالله علیه‌السلام می‌دانست و معتقد بود آن حضرت همانند قلب





برای عالم عمل می‌کند و خون را در تمام جهان به جریان می‌اندازد. حتی در یک گفتار از فیلم که کلام خود سید مرتضی است و ضبط شده می‌گوید: اگر به صدای قلبت توجه کنی می‌شنوی که می‌گوید: حسین، حسین، حسین.

یا در جایی دیگر راجع به رزمندگان اسلام نمی‌گوید اینان کسانی هستند که می‌روند کشور را از لوٹ وجود صدامیان بعثی پاکسازی کنند بلکه می‌گوید: «اینان فرزندان قرن پانزدهم هجری قمری هستند، زمین از آغاز خلقت خویش منتظر آمدن این انسانها بوده است. این بچه‌ها می‌روند تا ظلم حاکم بر زمین را از بین ببرند و عدالت را در کره‌ی زمین برپا سازند» این نگاهی دینی، تمثیلی و ارزشمند است به اتفاق و حادثه‌ای که در کشور ما رخ داده است.

### منشأ و آب‌شخور دیدگاه آوینی از حیث نگاه (تمثیلی، تاویلی):

سید مرتضی روی چیزهایی که می‌توانست سرعت قرب به خدا را در انسان تسریع بخشد، بسیار دقت می‌کرد. مثلاً: هرگاه اندوهگین می‌شد به عکس ستاره‌ها نگاه می‌کرد به کهکشانشان توجه خاصی داشت، حتی آلبومی از آنها برای خود تهیه کرده بود. استفاده از کلمه‌ی کهکشان در ادبیات داستانی و گفتار فیلم‌ها بسیار زیاد است. استفاده از کلمه راه شیری و توجه او به وسعت کائنات و ناچیز بودن کائنات در برابر عالم ملکوت و امر، در آثار ایشان به وفور دیده می‌شود. شیدایی و واله‌گی او در برابر ذات احدیت آنچنان او را شیفته مبدأ هستی کرده بود که بیان آنچه که برای دیگران ممکن و مقدور نبود، برای ایشان آسان می‌نمود، گویی ایشان الهاماتی دریافت می‌کرد و با بیان ظریف هنری به دیگران ارائه می‌داد. جان ایشان در معرض بارش ملکوتی و الهی قرار داشت و به مدد همین تأییدات الهی و با استمداد از فرمایشات ائمه معصومین علیهم السلام و امام راحل (ره) و به پشتوانه‌ی ادبیات قوی‌ای که داشت فکر ناب شیعی را در کالبد جامعه تزریق می‌کرد.



## مختصات هنر متعهد از دیدگاه آوینی

ورود آوینی در هنر، مثل سایر مباحثی که ایشان در آن ورود پیدا کرده‌اند، فوق‌العاده ظریف و دقیق است. لذا خیلی راحت و کلیشه‌ای نمی‌شود درباره هنری که آوینی به آن معتقد بود سخن گفت، بلکه باید به طور هنرمندانه و مستوفی درباره آنچه آوینی آن را هنر و هنر متعهد می‌داند به بررسی پرداخت. آوینی با القای مطلب به مخاطب بدون اینکه با فطرت او هماهنگ و همساز باشد مخالف بود. یعنی برای تفهیم محتوای صحیح استفاده از قالب ناصحیح را درست نمی‌دانست. یعنی اگر سینماگری می‌آمد و در فرمی ناقص بیان صحیحی را عرضه می‌کرد با او مخالفت و مقابله می‌کرد ولو آن محتوا، محتوای صحیح و درستی بود. بنابراین آوینی هم به فرم و هم به محتوی، مجموعاً نگاه می‌کرد حتی می‌گفت: نباید اجازه دهیم کسانی که هنرمند نیستند به وادی هنر راه یابند. بنابراین شهید آوینی به نسبت بین ظرف و مظلوف، فرم و محتوا، دقت بسیار داشت.

## نوع نگاه آوینی به هنر غربی و راه تسلط بر آن

آوینی بی‌توجهی و باطل قلمداد کردن برخی از آثار هنری و سینمایی که غربی‌ها بر مبنای ضرورت جامعه‌ی خودشان تولید کرده‌اند را صرفاً به دلیل اینکه هنر متعهد نیست، روا نمی‌دانست. او اینها را القای شیطان می‌دانست و معتقد بود این هنرها، هنر شیطان است و هنری که می‌تواند در برابر آنها بایستد هنر رحمانی است که به مدد هماهنگی در فرم و محتوا می‌توان به مقابله با آنها برخاست.

گرچه آوینی معتقد است به سادگی نمی‌توان بر هنرهایی که منشاءشان غربی است غلبه کرد، زیرا هنر امروزه ابزارمند شده و تکنولوژی و تکنیک به هنر ورود پیدا کرده است، زیرا این اسباب از تمدنی پیدا شده که آن تمدن قایل به دیدگاه وحیانی نیست و دقیقاً در مقابله‌ی با رویای توحیدی و دین محور به وجود آمده‌اند. لذا برای چیرگی و تسلط بر آنها لازم است ذات تکنولوژی غربی توسط موحدان تسخیر شود و اگر جوهره تمدن غربی را تسخیر نماییم، به راحتی می‌توانیم از ابزار آنان بر علیه‌شان استفاده کنیم. و این یک عمل جهادی است که لازم است در حوزه‌ی نظر و عمل انجام شود.



## جریان سرچشمه‌های حکمت بر زبان سید مرتضی:

آوینی درباره بحثی که امروزه به عنوان بیداری اسلامی مطرح است، در مستند «خنجر و شقایق» به صراحت حرف دارد. به عنوان یک انسان حکیم و خداخوا این آینده را می‌بیند، آنجا که می‌گوید:

«با فروپاشی جهانی که بر ایدئولوژی‌های سیاسی بنا شده بود فطرت دینی ظهور خواهد کرد و فردای جهان را مردان و زنانی خواهند ساخت که برای ایمان خویش می‌جنگند. ای سارایوو تو پایدار خواهی ماند و فریاد الله اکبر از فراز ماذنه‌های تو در سراسر اروپا خواهد پیچید.» او این‌ها را به عینه می‌دید و چیز عجیبی هم نیست، چرا که در حدیث داریم اگر کسی چهل روز خود را برای خدا خالص کند خداوند سرچشمه‌های حکمت را از قلبش بر زبانش جاری می‌کند و این از مصادیق جاری شدن حکمت بر زبان اوست.

## نقش و تأثیر واقعه‌ی عاشورا در تفکر آوینی

حادثه‌ی عاشورا به عنوان یک تفکر مسلط بر همه‌ی آثار آوینی سایه انداخته است، کمتر اثری از اوست که این تأثیرپذیری را نداشته باشد حتی در حوزه‌ی تخصصی سینما که به نوعی برکنار از روح عاشورایی است. او این را به عنوان پنجره‌ای برای مشاهده جهان می‌داند و حتی اگر در برخی جاها اسمی از عاشورا دیده نشود، ولی رسم آن دیده می‌شود، چرا که او به عنوان یک فرد علاقه‌مند به حکمت و عرفان به تحلیل وقایع می‌پردازد.

## ایماءها و اشارات در کلام و آثار آوینی

آوینی آدم اهل مطالعه‌ای است که سعی کرده دقیق بنویسد و اشاره‌های مستندی هم از وقایع ارائه دهد. آثار مکتوب او برای مصرف خاص و زمان معین نوشته نشده است با توجه به ادبیاتی که آوینی دارد اگر می‌خواست برای مخاطب عام بنویسد جور دیگری می‌نوشت؛ شاید ریزتر و جزئی‌تر. آوینی چون نگاه عرفانی دارد قاعده‌ی عرفان متدین شیعی را رعایت کرده و بسیاری از مطالب را به ایماء و اشاره مطرح می‌کند. مثلاً جایی می‌گوید: «بسیجی عاشق کربلاست و کربلا را تو مپندار شهری است در میان شهرها و نامی است در میان نام‌ها، کربلا حرم عشق است.» در این متن کنایه‌ای جدی است که اهلس می‌فهمند و متوجه می‌شوند،



زیرا باطن عمیقی دارد. یا در جای دیگر می‌گوید: «برای هر شهیدی کربلایی است که زمین آن تشنه نوشیدن خون آن شهید است» این جمله بر اساس باورهای عرفانی شیعی ماست. این مفاهیم برای آوینی خیلی معنادار و عمیق است، زیرا او از پنجره‌ی عاشورا به جهان هستی می‌نگرد. آوینی همه‌ی جهان را در صبح تا ظهر عاشورا خلاصه می‌بیند. در باور شیعی هم هست که هیچ حادثه‌ای در جهان یافت نمی‌شود که در عاشورا نباشد. حادثه عاشورا به ظاهر ظرف کوچکی است که بزرگترین مفاهیم را در خود جای داده است.

از نگاه آوینی عاشورا ۳۲ حرف الفباست که بی‌نهایت کلمات معنادار جهان در همین ۳۲ حرف خلاصه می‌شود. به همین دلیل بسیاری از مسایل روز جهان را از جمله تحریم اقتصادی، جنگ، رژیم صهیونیستی، حزب الله لبنان، جنگ بوسنی و... با همین نگاه ترسیم می‌کند. آوینی عاشورا را یک واقعه تاریخی تمام شده نمی‌بیند. به همین دلیل به دنبال مصیبت خوانی به معنای رایج و مصطلح آن نیست و هیچ‌جا هم دنبال اشک گرفتن از مخاطب نیست. اگر با دقت نگاه کنیم صحنه‌های شهادت در روایت فتح کم است (شاید یکی دو مورد) اما متن آن، متن مرثیه نیست، بر خلاف خیلی‌ها که نگاهشان به عاشورا نگاه مرثیه سرایانه و مقتل خوانی و اشک گرفتن است. در منظر آوینی عاشورا، همه‌ی زندگی است، زندگی که حرکت در راه عقیده و باور در آن است.

در عاشورا زندگی با همه شکل‌ها و قسم‌هایش وجود دارد. هم عشق است و هم عقانیت، هم سیاست است و هم اقتصاد، هم حلال و هم حرام و... هر چیزی که ممکن است در زندگی یک فرد دین دار پیش بیاید تا به کمال برسد، در عاشورا هست. هر ابتلاء و آزمونی که ممکن است برای او پیش آید در عاشورا است. واقعه عاشورا نقش آفرینان زیادی دارد. از سپاه عمر سعد گرفته و حر، تا امام و اصحاب و خانواده‌اش، از فراریان گرفته تا توابین و شرمندگان و... این‌ها همه بازیگران و پدید آورندگان این ماجرا هستند. این نگاه عرفان شیعی است. امام راحل (ره) هم این دیدگاه را داشتند به همین دلیل وقتی از ایشان می‌پرسند تکلیف ما چیست؟ ایشان می‌فرمایند «تکلیف ما را سید الشهداء مشخص کرده است!» یا «ملتی که شهادت دارد اسارت ندارد.» تا نگاه عارفانه‌ای که: «شهدا در قهقهه‌ی مستانه‌شان و در شادی و وصولشان عند ربهم برزقون‌اند.» این جملات اتهامی عرفان شیعی است. امام نیز این نگاه را از عرفان شیعی گرفته‌اند که مبدع آن رسول اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت امیر علیه السلام هستند.



این درک از عاشورا باعث می‌شود، امام به مسایل نگاه متفاوتی پیدا کند. مثلاً وقتی حوادث سال ۶۶ پیش می‌آید و آمریکا در خلیج فارس وارد جنگ می‌شود قیمت نفت بشکله‌ای پنج دلار می‌شود، یعنی از نظر سیاسی، جمهوری اسلامی به بن‌بست رسیده است. سخت‌ترین دوره جنگ در همین شرایط است که شورانگیزترین پیام‌های امام را می‌بینید، انگار که امام در این عالم نیست. آوینی هم نریشن (گفتار متن) «مانور شهادت» را که در خلیج فارس انجام شده طوری می‌نویسد که تماماً حماسه و بزرگی است. انگار یک نفر در اتاق صدا و سیما نشسته و از همه جا بی‌خبر است و رجز خوانی می‌کند، در حالیکه آوینی می‌داندست نفت پنج دلاری یعنی چه! اما از آنجا که زاویه دید این آدم عاشورایی است متنی هم که می‌نویسد و می‌خواند مثل پیام امامش است. مثل رفتار امام حسین علیه‌السلام در ظهر عاشورا است که هر چه سختی زیادتر می‌شد، بر افروخته‌تر می‌شد. اینها را کسی درک می‌کند که آن منطقی را درک کرده باشد و شهید آوینی جزء معدود افرادی است که با توجه به رهنمودهای امام راحل به این درک عرفانی رسیده بود.

### به کار گرفتن استعاره‌های ذوقی در متون نگارشی:

در جایی اگر ایشان می‌خواست که آتش سنگین سلاح دشمن را نشان دهد که فلان توپ و هواپیما و سلاح کذایی بر سر ماست و ما در چه وضعی در برابر این سلاح‌های مدرن قرار گرفته‌ایم از آن به عنوان ادوات شیطانی و وسیله‌ای تعبیر می‌کرد که مثلاً ساحران فرعون می‌خواهند در برابر قیام حضرت موسی (ع) قرار دهند و از آن سحر و جادو بهره گیرند. این سحر هم به معنی سحر و جادوی عصر جدید و مدرنیته و هم سحر و جادوی شیطان بزرگ در زمان ما بود که می‌خواهند در مقابل فتوحاتی که برای رزمندگان ما رخ می‌دهد مقاومت کنند و آن را در هم شکنند و یا به ساحت روحانی جبهه‌های ما هجوم آورند. هجومی شیطانی با ادوات خاص که ماحصل سحر و جادوی عصر جدید و مدرنیته است.



## مستند روایت فتح شاهکار هنری آوینی

ممکن است بعضی از منتقدان منصف به دلیل ضعف‌هایی که در هر انسانی غیر از معصومین علیهم السلام است اشکالهایی را در کار آوینی ببینند. صرفنظر از ایراد آن افراد منصف، ممکن است افراد بی‌هنر مغرض و حسود نیز حرف‌هایی بزنند که مبنای صحیحی نداشته باشند. انتقادهایی از این دست که نوعاً به کار آوینی می‌گیرند بیشتر به این دلیل است که نمی‌توانند جایگاه رفیع آوینی را در هنر کشورمان بر تابند. آنها می‌دانند که مستند روایت فتح در میان فیلم سازان خارج از کشور هم معروف و شناخته شده است. از این مستند در حد کم در یکی از فیلم‌های بزرگ سینمایی که در هالیوود ساخته شده، تقلید شده است و توجه بسیاری از هنرمندان داخلی نیز به کارهای مستند سید مرتضی جلب شده است.

## مجموعه روایت فتح بیانگر نگاه خاص آوینی:

گفتار شهید آوینی در مجموعه‌ی روایت فتح، صرف توصیف واقعه در برهه‌ای خاص از زمان نیست، بلکه کلام ایشان جوری بود که از توضیح آن مقطع و واقعه‌ی جزئی شروع می‌شد، اما در آنجا متوقف نمی‌شد و این سیر ادامه پیدا می‌کرد و سعی می‌کرد در کلام به آنچه که در پشت صحنه است، نفوذ کند. دیدگاه رزمندگان نه تنها برای آوینی مد نظر بود، بلکه به نحو شایان توجهی سعی می‌کرد در خلال گفتار مواضع و دیدگاه‌های آن رزمنده را که برای آن در جبهه شرکت کرده است بیاورد، بلکه به این هم اکتفا نمی‌کرد و حال و احوالی که رزمنده در آن موقعیت خاص داشت را هم توضیح می‌داد.

به تعبیری دیگر، این متن و گفتار (به اصطلاح سینمایی نریشن) علاوه بر اینکه به بیننده توضیح می‌داد که واقعه چیست و کجاست و چگونه است (آگاهی و اطلاع) او را به «خود آگاهی» و تأمل راجع به وضعیت و موقعیت پیش آمده حرکت می‌داد و در مرتبه سوم به قول دکتر سید احمد فردید به «دل آگاهی» می‌رسید. این تاملات که سعی می‌کند از ظاهر شروع کند و به باطن راه پیدا نماید و مطلب را «کما هو حقه» بیان سازد، امتیاز خاص گفتار و مطالب شهید آوینی است.



## برنامه روایت فتح از زبان آوینی

سید مرتضی آوینی ایجاد تحول عمیق درونی در مخاطبان را رسالت اصلی خویش می‌دانست که این امر جز از طریق فطرت، امکان ندارد. وی در جایی مطرح کرده است: «برنامه‌ی روایت فتح» با زبان فطرت با مخاطبان سخن می‌گوید. تلاش بر این بود که انسانها به فطرت الهی‌شان باز گردند تا در آن صورت به هدف اصلی خود که رهنمون ساختن انسان‌ها به سوی حقیقت است برسند. «روایت فتح» حکایت عاشقانی بود که عشق، قلبشان را تا آنجا انباشته که ترس از مرگ جایی برای ماندن نمی‌دید. من در «روایت فتح» رو در بایستی را کنار گذاشتم و آنگاه حرف زدن را آغاز کردم که عجب شجاعتی می‌خواهد و با عقل اندیشی و ژورنالیسم جور در نمی‌آید. اما من باید عالم بسبجیانی را روایت می‌کردم که عاشق بودند و با قلبشان در عالم می‌زیستند و عالم آنان ظاهر نبود. آنان اهل باطن و حقیقت و معنا بودند.»

## روایت فتح از دیدگاه حاتمی‌کیا

ابراهیم حاتمی‌کیا در جایی از آشنایی با «روایت فتح» اینگونه یاد کرده است: «وقتی با روایت فتح» آشنا شدم به یکباره دل سپردم به آدمهایی که نیمه‌شب بر می‌خاستند نماز شب می‌خواندند و اشک می‌ریختند. تشکیلات و گروه روایت فتح را کسانی بنیان نهاده بودند که به اعتقاد شهید آوینی خودشان با جنگ پیوند داشتند و بر حقایق جنگ پافشاری می‌کردند. حاتمی‌کیا همچنین گفته است: آوینی به من می‌گفت: برای ساختن مستند باید رابطه قلبی با فضا داشته باشی اگر آن فضا و شرایط را باور نداشته باشی تصاویر به سراغ تو نخواهند آمد، تو باید خود را مهیا کنی. آنگاه به جبهه بروی و در آن فضا باشی. وقتی شرایط درونی تو فراهم شد آن موقع تصاویر سراغ تو می‌آیند و در «کادرت» قرار می‌گیرند.

## آوینی به روایت مدیر مسئول سابق کیهان:

یکی از کسانی که قبل از شهادت آوینی از مخالفان او بود و در زمان مدیرمسئولی او در کیهان، مقاله‌های انتقادی علیه سید مرتضی چاپ می‌کرد، آقای سید مهدی نصیری مدیرمسئول فصلنامه‌ی «سمات» است. او که به گفته‌ی خودش متنبه شده و از مروّجان



سرسخت سید مرتضی شده در مقام تعریف و تمجید از آوینی می‌گوید:

«جریانی در کشور است که می‌خواهد آوینی را فقط در حد یک مستندساز جبهه و جنگ مطرح کند و از بعد دیگر آوینی - که به نظر من مستندسازی او روایت فتحش با همه‌ی ارزش و عظمتی که در جای خود دارد - در برابر این بُعد آوینی اندک است و آن بُعد این است که آوینی در مقوله‌ی غرب‌شناسی و دشمن‌شناسی و زمان‌شناسی یک حکیم و متفکر کم‌نظیر و شاید بی‌همتا و بی‌نظیر در روزگار ما بود. و بنده معتقدم یکی از راههای مقابله با رخوت و خلاء فکری و فرهنگی موجود و مقابله با جنگ نرم فکری و نظری نظام سلطه علیه انقلاب اسلامی، ترویج آثار و افکار شهید آوینی در مقوله‌ی غرب‌شناسی بین جوانان و نسل دوم و سوم انقلاب است.

نکته‌ی دیگر که لازم است بگویم این است که بنده بعد از شهادت آقای آوینی و با مراجعه‌ی جدی‌تر و جامع‌تر که به آثار ایشان داشتم. متوجه عمق فکری ایشان شدم. من بعد از دوران مدیریت در کیهان وقتی به مجله «صبح» آمدم به تدریج توجهم به موضوع غرب‌شناسی در ابعاد نظری و عمیق آن جلب شد و در این مرحله بود که ارزش شخصیتی و فکری شهید آوینی برایم دهها برابر بیشتر شد. دیگر آوینی در نگاه من در قامت یک حکیم غرب‌شناس و زمان‌شناس جلوه کرد که به شدت امروز خلاء این نوع نگاه به غرب و زمانه را حس می‌کنم که از اساسی‌ترین نیازهای فکری انقلاب است. متأسفانه این بُعد آوینی به شدت مغفول واقع شده و یا به عمد از سوی عده‌ای مسکوت گذاشته شده است.

نکته‌ای دیگر که شهید آوینی را ممتاز می‌کرد این بود که ایشان گوی سبقت و نیز خلوص فکری را از همگان ربوده بود و با نگاهی بسیار نزدیک و همسو با مبانی دینی، غرب و مدرنیته را نقد می‌کرد. ایشان در یکی از نقدهای خود بر نظام تعلیم و تربیت مدرن و علوم انسانی غرب چنین می‌گوید:

«وظیفه‌ی ما به عنوان علمداران راه انبیاء در سراسر جهان امروز این چنین اقتضا دارد که ما در نور بی‌نهایت قرآن به همه آنچه در ظلمات امروزی فرهنگ غرب به عنوان حقایق مسلم، انگاشته می‌شود، نگاهی دوباره بیاندازیم و حجاب از حقایق برداریم. همه‌ی احکامی که امروز در کتابهای علوم انسانی به نام علم در سراسر جهان اشاعه می‌یابد، مع‌الاسف از ظلمات کنونی فرهنگ غرب منشاء گرفته و راه جز به ترکستان نمی‌برد. بازنگری این احکام و گشودن حقایق در پرتو نور قرآن و روایات، قسمت اعظم از وظیفه‌ای





است که ما در جهاد اعتقادی بر عهده داریم. مسئولیت ما در برابر حق، به جهاد نظامی با استکبار خاتمه نمی‌یابد و برای اشاعه‌ی فرهنگ اسلام در سراسر جهان، چاره‌ای نیست، جز اینکه ما با فرهنگ و فلسفه‌ی غرب به جهاد برخیزیم، فرهنگ و فلسفه‌ای که پشتوانه‌ی حیات سیاسی استکبار و ریشه‌ی آن است.»

این نگاه خیلی عمیق و دینی است و بنده این عمق و خلوص را در هیچ یک از کسانی که موضع انتقادی نسبت به غرب دارند، ندیده‌ام. عمقی که متأسفانه بسیاری از تحصیل‌کردگان حوزه هم به آن نرسیده‌اند. طرح بازگشت به نور معارف قرآن و روایات در آن سال‌ها از فردی که حوزوی نبوده و به قول خودش یک موقعی هم در سنین جوانی در عوالم روشنفکری سیر می‌کرده بسیار عجیب و در عین حال عظیم است. این حرف، عمق فکری و حکمی این مرد را نشان می‌دهد. من هر وقت این عبارت ایشان و بسیاری از حرفهای دیگر او را در باب غرب‌شناسی و زمان‌شناسی مرور می‌کنم، بدون آنکه بخواهم اسطوره‌سازی کنم و آوینی را غیر قابل نقد بدانم، با همه‌ی وجود در برابر روح بزرگ علمی و دینی این مرد و شهید عزیز احساس خضوع می‌کنم.

در آخر باید اذعان کنیم ثلمه‌ی فقدان آوینی را هیچ کس نتوانسته پر کند. اساساً آوینی هنوز شناخته نشده و عمیق‌ترین حرف‌های او هنوز هم در حجاب است. آوینی اندیشمند و متفکر و زمان‌شناس، خیلی عظیم‌تر از آوینی مستندساز و روایت‌فتح ساز است. اگر در کارهای سینمایی و تلویزیونی او برجستگی دیده می‌شود این تنها رشحه‌ای از تفکر عمیق او درباره عالم و آدم بویژه عالم و آدم عصر جدید است. آوینی را باید دریابیم و تا به امروز تنها شاید یک لایه از لایه‌های عمیق فکری او شناخته شده است.

## حضور همه جانبه در تمام صحنه‌های انقلاب تا بیعت با رهبری

در حقیقت سید تمام توانمندی هنری‌اش را چه قبل و چه بعد از انقلاب به محضر امام و رزمندگان و انقلاب اسلامی عرضه کرد. در دوران فعالیت‌های مطبوعاتی‌اش، اگر کسی علیه انقلاب مقاله می‌نوشت سید مرتضی جواب او را با یک مقاله مستحکم و مستدل می‌داد، بدون اینکه به او ناسزایی بگوید. بدون اینکه او را مورد توهین قرار دهد با بیانی رسا و بلیغ سعی می‌کرد او را هدایت کند و اگر قابل هدایت نبود ضربه‌ای که او از ناحیه‌ی نوشتن وارد کرده بود با نوشتن پاسخ می‌داد. سید مرتضی یک بسیجی تمام عیار برای امام راحل بود.



وقتی امام از دنیا رفتند ایشان همان خاکساری و سرسپردگی را که به امام داشتند، برای مقام معظم رهبری حضرت آیت ا.ع. العظمی امام خامنه‌ای (مد ظله العالی) ابراز نمودند. زمانی که برای بیعت خدمت معظم له رسیدند سه مقاله‌ی «دیدم که می‌شناسیمش» را نوشت و در مجله‌ی سوره چاپ کرد. زمانی که به دستور رهبر معظم انقلاب «روایت فتح» را دوباره در سال ۷۰ شروع کرد زیر لوای پرچم امام و رهبر خویش در سرزمین داغ و لاله‌گون جنوب به آرزوی دیرینه خود که همانا شهادت بود رسید و نشان بسیجی بودن برای رهبرش را با خون خویش امضا نمود.

### شهید آوینی و حمایت از ولایت فقیه و حکومت ولایی:

آنجایی که شهید آوینی بیشتر با روشنفکری پنجه در پنجه افکند و ایستادگی کرد و این مقابله هم بسیار مؤثر واقع گردید، در حوزه ولایت فقیه بود. یعنی بحث ولایت فقیه و بحث مدیریت فقهی که در مقالات ایشان موجود است. آن زمان برخی نشریات که آشخور غربی داشتند در نفی حکومت اسلامی و حکومت ولایی و مدیریت فقهی قلم‌فرسایی می‌کردند و از طرفی نیز پیدایش گلاسنوست و پروستاریکای فرهنگی در ایران به این مباحث دامن می‌زد. اینجا بود که سید مرتضی آوینی یک‌تنه در مقابل آنها ایستاد و با بیان رسا و بلیغ و مستدل خود با آنها احتجاج می‌کرد به گونه‌ای که آنها را به تسلیم و اعتراف وا می‌داشت. به عنوان مثال اگر کسی مقاله‌ای تحت عنوان «حکومت آسان» علیه جمهوری نوپای اسلامی می‌نوشت، شهید آوینی در پاسخ او مقاله‌ای در مجله‌ی سوره تحت عنوان «تحلیل آسان» می‌نوشت و پاسخ آن فرد را به طور مستدل و مستوفا می‌داد. با رجوع به این دو مقاله می‌توان نحوه‌ی احتجاج و استدلال سید مرتضی آوینی را که از یقین و دل روشن و باطراوت او می‌تراود دید. سید مرتضی پای کار بود و پای کار ماند تا شهید شد و می‌خواست با این کارش به همه بگوید: من این مقدار پای کار هستم تا مبادا از ائمه علیهم‌السلام و در دوران غیبت از ولی فقیه محروم نشویم.



## آیا می‌توان برای آوینی شأنیت اجتماعی یا جایگاه خاص اجتماعی

### تصور کرد؟

شهید آوینی یک هنرمند شیعه بود. مثل هنرمندان شیعی که در دوران ائمه علیهم‌السلام بودند و به امر خطیر ولایت می‌پرداختند. وی قلندری است که شب و روزش را در امر ولایت صرف می‌کرد. سید مرتضی جزء زندان عالم بود. سالک الی‌اللّٰهی بود که هر کس او را می‌دید، دیگر خودی نداشت به اصطلاح در خودش نبود. جذب این وجود مقدس می‌شد و حرفی که او می‌زد قبول می‌کرد. بسیاری از کسانی که در طول زندگی‌شان به سید مرتضی برخوردند، زندگی‌شان عوض می‌شد. علت این تغییر چه بود؟ علت این تغییر کیمیاگری آوینی بود. یعنی نگاهش مس وجود افراد را طلا می‌کرد. با نگاهش به زندگی افراد جهت می‌داد. افراد عاقلانه به دنبال شهید آوینی نمی‌رفتند، بلکه در یک تصرف فراتر از عقل، تحت تاثیر عمل او قرار می‌گرفتند و دنباله رو راه و اندیشه او می‌شدند. به عبارتی، میدانی از محبت و عشق دور سید مرتضی بود که این میدان، افراد را به خودش جذب می‌کرد. لذا نمی‌توان برای آوینی شأنیت به طور خاص یا جایگاه خاص اجتماعی ترسیم کرد.

### شهید آوینی در کلام رهبر معظم انقلاب

رهبر معظم انقلاب درباره‌ی فعالیت‌های شهید آوینی فرمودند: کارهایی که ایشان داشتند نباید زمین بماند. این کارها، کارهای با ارزشی بود. معلوم می‌شود ظرفیت خیلی بالایی داشتند که این قدر کار و این همه را به خوبی انجام می‌دادند. مخصوصاً این «روایت فتح» چیز خیلی مهمی است.

معظم له دو هفته پس از شهادت سید مرتضی آوینی در اردیبهشت سال ۷۲ در دیدار با خانواده‌ی این شهید فرمودند: «یک مسئله این است که آن کاری که ایشان کرده‌اند و حاضر و آماده است چگونه از آن بهره‌برداری شود. یک مساله هم این است که کار ادامه پیدا کند. آن روز که ما از این آقایان خواهش می‌کردیم و من اصرار می‌کردم که این «روایت فتح» ادامه پیدا کند درست نمی‌دانستم، چگونه ادامه پیدا کند. بعد که برنامه اجرا شد دیدیم همین است. یعنی زنده کردن ارزش‌های دفاع مقدس در خاطره‌ها. آن خاطره‌ها را یکی یکی از زبان‌ها بیرون کشیدن و آنها را به تصویر کشیدن و آن فضای جنگ را باز آفرینی کردن. این



کاری بود که ایشان انجام می داد و هرچه پیش تر می رفت بهتر می شد. یعنی پخته تر می شد. چون در این زمینه کار نشده بود غیر از این بود که بروند در میدان جنگ و با رزمندگان حرف بزنند. آن کار خیلی آسان تر بود؛ این کار، هنری تر و دشوارتر و محتاج تلاش فکری و هنری بیشتری بود که اول ایشان شروع کرد و بعد کم کم بهتر و پخته شد.»

حضرت آیت ا... خامنه‌ای حفظه‌الله همچنین فرمودند: «من حدس می‌زنم اگر ایشان زنده می‌ماند و ادامه می‌داد این کار خیلی اوج پیدا می‌کرد حالا هم این برنامه دنبال شود. تازه در همین میدان هم منحصر نیست، بعضی باز آفرینی آن فضا از راه خاطره‌ها، یکی از این کارهاست در باب جنگ و ادامه برنامه «روایت فتح» کارهای دیگری هم شاید بشود انجام داد.» رهبر معظم انقلاب در ادامه می‌فرماید:

«من با ایشان خیلی کم هم صحبت شدم. منتها آن گفتارهای تلویزیونی را از سال‌ها پیش می‌شنیدم و به آنها علاقه داشتم. هرچند نمی‌دانستم که ایشان آنها را اجرا می‌کند، ولی در ایشان همواره نوری مشاهده می‌کردم. من یک نور و یک صفا و یک حالت روحانی در ایشان حس می‌کردم و همین جور هم بود. همین‌ها هم موجب می‌شود که انسان بتواند به این درجه رفیع شهادت برسد.»

رهبر معظم انقلاب همچنین فرمودند: «اگر ما به حوزه‌ی آن شهادت و شهید و خانواده‌ی شهید نزدیک شویم برای خاطر خودمان است. بنده خودم احساس احتیاج می‌کنم. برای ما افتخار است که هرچه می‌توانیم خودمان را به حوزه‌ی شهادت و این شهید نزدیک کنیم.» حضرت آیت ا... خامنه‌ای (مدظله‌العالی) خطاب به خانواده شهید آوینی فرمودند: وقتی شما می‌دانید که فرزندان در پیشگاه خدای متعال در درجات عالی پرواز می‌کنند، یعنی آن چیزی که همه عرفا و اهل سلوک و آن سرگشته‌های وادی عشق و شور معنوی و عرفانی یک عمر به دنبالش گشته‌اند و دویده‌اند، او با این فداکاری و این شهادت به دست آورده و رضوان و قرب الهی را درک کرده است، خوشحال می‌شوید که فرزندان به اینجا رسیده است.»

سید مرتضی آوینی در ۲۰ فروردین ۱۳۷۲ به همراه همکارانش برای ساخت مجموعه تلویزیونی «روایت فتح» به منطقه عملیاتی فکه رفته بود که بر اثر برخورد با مین خنثی نشده یک پای خود را از دست می‌دهد، اما بر اثر شدت خونریزی در راه بیمارستان به لقاء معبود می‌شتابد.



## خاطره‌ای از مظلومیت شهید آوینی

آقای حمید داود آبادی نویسنده وبلاگ «خاطرات جبهه» در وبلاگ شخصی خود آورده است: صدایش خیلی دلنشین و آرام بخش بود. به قول آن عزیز دل: «حتی اگر از عملیات ناکام و شکست خورده برنامه می‌ساخت و سخن می‌گفت همچنان شیرینی فتح را در ذائقه‌ی خود حساس می‌کردیم» خیلی دوست داشتم صاحب آن صدای زیبا را بشناسم و ببینم. فکر کنم پاییز ۱۳۷۱ بود. هنوز آتش حمله‌های دشمن آن چنان پر حجم نشده بود. دم غروب بود که با دو سه تا از دوستان اهل ادب و هنر!! روی تخت‌های حیاط حوزه‌ی هنری نشسته بودیم و چایی سر می‌کشیدیم. از دور کسی پیدا شد که با دیدنش خیلی ذوق کردم. دومین باری بود که می‌دیدمش. چند روز قبل همین‌جا برای اولین بار دیده بودمش. جلو آمد. طبق عادت با همه سلام و احوال‌پرسی کرد به ما که رسید به احترامش برخاستم و با لبخند با او دست دادم. بغل دستی‌ام که هم‌چنان دود سیگار را به بیرون می‌داد بر نخاست و در برابر سید مرتضی که دستش را دراز کرده بود با بی‌اهمیتی در حالی که رویش را برگردانده بود فقط به او دست داد و سید چند قدمی دور نشده بود که این مثلاً رفیق ما شروع به فحاشی کرد و هرچه فحش ناموسی بلد بود نثار سید کرد. هرچه گفتم مرد مؤمن اگر حرف‌ها و نظراتش را قبول نداری به خودش فحش بده به ناموشش چیکار داری. او وقتی ناراحتی من را دید لج کرد و به فحاشی‌اش ادامه داد. وقتی فروردین ۱۳۷۲ سید مرتضی در بیابان‌های فکه آسمانی شد، یکی از اولین کسانی که در وصف سید مرتضی مقاله زد او بود. وقتی دیدم عکس بزرگ از سید در اتاقش زده و درباره حسنات سید منبر می‌رود به یاد آن غروب تلخ افتادم و فقط سوختم.

## برخی از تراوشات فکری و قلمی سید مرتضی

- انقلاب اسلامی مقدمه و آغاز توبه و بازگشت بشر، به همان عهد نخستین او با پروردگار است.
- ما چون در مواجهه با غرب قرار داریم باید غرب را بشناسیم و با آن مقابله کنیم. باید غرب را بشناسیم تا بدانیم چگونه باید با آن مقابله کنیم.
- ماهیت تمدن غرب، ظلمت و تاریکی است، چنانچه ذکر الله را که نور است در این فضای تاریک منتشر کنیم؛ آن پایه‌های ظلمات و تاریکی فرو می‌ریزد.



– ما هرچه جلوتر برویم کار ما سخت‌تر می‌شود، راه نجات ما در تبعیت از ولایت فقیه است تا انشا الله خداوند امر خودش را برای ما برساند.

– هنر آن است که بمیری قبل از آنکه بمیرانندی و مبداء و منشاء حیات آنانند که این‌گونه مرده‌اند.

– هنر باید آفاق تذکر باشد نه عرصه تفنن که در این صورت این هنر است که باید در خدمت اسلام باشد.

شأن هنرمند آیینه‌گی است. شأن هنرمند با هر زاویه که دارد این است که صیقلی باشد، که بتواند در برابر وقایع آیینه‌گی کند. و این آیینه‌گی همان هنر اوست.

– ولایت فقیه برای آنان که در حقانیت اسلام دچار تردید نیستند و در التزام عملی نسبت به آن نیز اهمال روا نمی‌دارند – همان طور که گفتم – امری است که تصور آن بی‌درنگ موجب تصدیق است.

– جاذبه خاک به ماندن می‌خواند و آن عهد باطنی به رفتن... عقل به ماندن می‌خواند و عشق به رفتن... و این هر دو را خداوند آفریده است تا وجود انسان، در آوارگی و حیرت میان عقل و عشق معنا شود.

– سلامت دنیا، بیماری است و بیماری‌اش شفا و سلامت، چرا که بنیان دنیا در عادات است و سلامت حقیقی، هر چه هست در ترک و عتق از ملکات

– عالم همه در طواف عشق است و دایره‌دار این طواف حسین علیه‌السلام است.

– این جا کربلا، در سرچشمه‌ی جاذبه‌ایی که عالم را به محور عشق نظام داده است.

– عالم ما، عالم نسبت‌ها و مقادیر است و بالطبع، تصاویر اشیا بیش از هر چیز بر «مناسبتی» دلالت می‌کنند که بین ما و آن اشیاء وجود دارد و این مناسبت هر چه باشد ما را از رسیدن به آن «مدلول حقیقی» باز می‌دارد.

– هنرمند رازدار خرائن غیب است و زبان او زبان تمثیل و تمثّل است. پس باید رمز و راز ظهور حقایق متعالی و کیفیت حضور و ظهور امر قدسی را در جهان بشناسد. او باید با بصیرت قلبی راز تمثیل حقایق ملکوتی را بیابد و این یافتن به معنی «علم پیدا کردن» نیست.

– مردمان مسافر کاروان مرگند، اما خود نمی‌دانند. مرگ، کاروان‌دار سفر زندگی است و کجاوه ثابت می‌نماید، اما کاروان در سفر است.

– عاشقان، عاشق بلایند. در حیات، در احتجاب صدف عشق است و آن را جز در اقیانوس



بلا نمی‌توان یافت. در ژرفای اقیانوس بلا، عاشقان غواصان این بحرند و اگر مجنون نباشد چگونه به دریا زند؟

- مگر عشق را جز در هجران و فرقت و غربت می‌توان آموخت؟ پس این درد فراق همه هستی آدمی است و مایه‌ی اصلی هنر نیز همین غربت است که با اوست از آغاز تا انجام. - زمین سراسر صحرای عرفات است تو همان آدمی که با خطاب «اهبطوا» بر این سیاره‌ی رنج فروافتاده‌ای. عرفات مثالی از حقیقت زمین است که تمثیل یافته مشقت جوع و عریانی و تشنگی و سوز آفتاب و... آن خطاب را تو از یاد برده‌ای، اما آدم به یاد داشت که آن همه گریست تا بازش پذیرفتند.

- «ترک هوش کن» که هوشیار در خودی خود اسیر است و تا خود، باقی است یار از تو می‌رمد. بیهوده نیست این همه عاشقان از عقل می‌نالند. عقل عقاب است و جان را از پای‌بست، خاک می‌کند و تا عقل باقی است، خود، از میانه بر نمی‌خیزد و مستان در جستجوی بی‌خودی به مستی رو می‌آورده‌اند، که مستی و بی‌خودی با هم‌اند، مستی زوال عقل است از این روی هم‌ره بی‌خودی است.

- هنر، زمزمه‌ی مستی است و خودآگاهان را حاجتی بدین زمزمه نیست. سوز آتش درون است که در سخن می‌ریزد و آن را که این آتش ندارد گو بسوزد که شعر سوز جگر است و آه دل و اشک چشم... و این همه را جز به غریبان و شیداییان عطا نکردند.

- بلبل، شیدای گل است و این آواز و الحان که از او می‌جوشد، ناله‌ی شیدایی است که از ملکوت نازل می‌شود، بلبل نیز مطرب ملکوت است و حافظ نیز. و هر کس که شعرش ناله‌ی شیدایی است و درد فراق دارد.

- عاقل درد فراق ندارد و عقل در این وادی لایعقل است. از عشق باز پرس که شرح این مشکل را جز او کس نمی‌داند.

- حقیقت وجود انسان روح الهی اوست که چون خورشیدی منیر در پس حجاب بدن حیوانی و تعلقات گران‌بار دنیایی‌اش پنهان مانده است. چگونه می‌توان بی‌واسطه‌ی حجب، چشم در نور خورشید دوخت؟

- تقواست که انسان را به اخلاص می‌رساند و با اخلاص درهای حکمت نیز بر قلب گشوده می‌شود.

- حافظ شیرازی تجلی‌حُسنای حقیقت وجود را در پیاله‌ی احوالات و اوقات خویش دیده



است و به مقامی رسیده که دیگر همواره در سبحات جلوه‌ی یار غوطه‌ور است و این مراد او از «شرب مدام» است.

– نیازهای حیوانی آدمیزاد لاجرم او را از وصول به غایات فطری خویش که تعالی روحانی است، باز خواهد داشت. نیازهای حقیقی انسان فی الحقیقه نیازهای فطری اوست.  
– انسان امروز از غایات آفرینش خویش در غفلت است و در سایه‌ی این غفلت، بهشت خویش را در زمین می‌جوید «افمن یمشی مکبا علی وجهه اهدی امن یمشی سویا علی صراط مستقیم»<sup>۱</sup>

– حکیم، عالم را سراسر، رازی نامکشوف ببیند و دریابد که حقیقت مقصود، وصول است نه حصول. بالهای اشتیاق وصل را باید گشود که با پای حصول نمی‌توان بر آسمان برسد.  
– اهل نظر اگر عقل را در برابر عشق نهاده‌اند از آن است که عقل اهل اعتبار است و درک و وصف، و محرم راز نیست؛ اگر منکر راز نشود. او را همین قدر می‌رسد که دریابد رازی هست و دیگر هیچ. راز لایدرک و لایوصف است و بیرون از حدود اعتبارات عقل چشمه‌ای مکنون در ظلمات وادی حیرت. اما عقل از حیرت می‌گریزد. عقل گرفتار عالم حدوث است و از تفکر در قدم می‌گریزد. چرا که آن راز به تفکر گشوده نمی‌شود. عقل در جستجوی نور است و راز، پرده‌نشین سیاهی‌های ناکجاآباد غیب هویت.

– آزادی انسان در آزادی از تعلقات انسانی است و آن آزادی که در غرب گویند، قبول بندگی عادات و تعلقات است و عین اسارت و نه عجب که از خصوصیات اصلی دنیای امروز یکی هم این است که الفاظ را وارونه به کار می‌برند. می‌گویند «آزادی» مرادشان «اسارت» است می‌گویند «عقل» و مرادشان «وهم» است. می‌گویند «انسان» و مرادشان «حیوان» است و می‌گویند «تکامل» و مرادشان «هیوط» است و می‌گویند «علم» و مرادشان «جهل» است و قس علیهذا.

– تخیل بال پرواز است. وحی و الهام هم می‌توانند رحمانی باشند و هم شیطانی. خیال هم می‌تواند مثل کبوترهای سفید در آسمان آبی حریت پرواز کند و هم می‌تواند مثل خفاشی سیاه از سقف مغازه‌ی تاریک نفس اماره وارونه آویزان شود.

– بعد از مرگ نیز انسان در عالم اعمال خویش زندگی می‌کند.  
– انسان درون خودش زندانی است، اما این زندان نفس را می‌توان آن همه وسعت بخشید

۱. سوره ملک، آیه ۲۲





که آسمان و زمین را در بر گیرد.

- انسان اگر بتواند «خود» را در «خدا» فانی سازد، نورالانوار طلعت شمس حق، از او نیز متجلی خواهد شد و عزت و عظمتی خواهد یافت بی‌نهایت.

- زندان تعلقات و عادات، دنیایی تنگ‌تر و تاریک‌تر از گور است. و «خیال» نیز بالتبع یا «براق بلندپرواز معراج» است یا ... خفاش روز کور مغازه‌ی تنهایی... .

- هنرمند رویی به عالم غیب دارد و رویی به عالم شهادت. با آن روی، خورشیدی منیر است و با این روی، قمری مستنیر در شب ظلمانی کره‌ی ارض. اما کدام هنرمند؟ هل یستوی الاعمى و البصیر - هنرمند از آسمانیان می‌گیرد و بر زمینیان می‌بخشد. پس سینه‌اش باید قابلیت نزول ملائکه‌ای را داشته باشد که واسطه‌ی الهام هستند. سینه‌ی تنگ کوردلان کجا و آسمان بی‌کران کجا.

- آنچه هنرمند می‌پردازد نقشی است که از غیب در آینه‌ی جمال او اشراق یافته است و اگر هنرمند از شواغل و تعلقات دنیایی اعراض نکند و اهل جذبیه‌ی عشق نباشد آن جانب را نخواهد یافت.

- هنرمند در میان سایر انسان‌ها همچون بلبل است در میان پرندگان و وجه امتیاز او نیز در «شیدایی» است و مراد از شیدایی، شیدایی حق است. اما همچنان که در نزد غالب انسان‌ها القائات نفس از دعوات شیطان تشخیص‌پذیر نیست، چه بسا که «شیفنگی شیطان» با شیدایی حق مشتبه شود و غالباً چنین است.

- گمنامی برای شهوت‌پرست‌ها دردآور است. اگر نه همه‌ی اجراها در گمنامی است. تا آنجا که فرموده‌اند: آنگونه در راه خدا انفاق کن که آن دست دیگری هم با خیر نشود. - زمان بستر جاری عشق است تا انسان‌ها را در خود به خدا برساند و تمامی آنچه در زمان حدوث می‌یابد باقی است.

- یاران شتاب کنید... گویند قافله‌ای در راه است که گنهکاران را در آن راهی نیست آری گنهکاران را راهی نیست، اما پشیمانان را می‌پذیرند.

- بسیجی عاشق کربلاست و کربلا را تو مپندار که شهری است در میان شهرها و نامی است در میان نام‌ها. نه کربلا حرم حق است و هیچ کس را جز یاران امام حسین علیه السلام راهی به سوی حقیقت نیست. کربلا ما را نیز به خیل کربلانیان بپذیر... .

- با بهاران، روزی نو می‌رسد و ما همچنان چشم به راه روزگاری نو. اکنون که جهان و



جهانیان مرده‌اند آیا وقت آن نرسیده است که مسیحای موعود سر رسد؟ «و یحیی الارض بعد موتها.»

– جاذبه خاک به ماندن می‌خواند و آن عهد باطنی به رفتن. عقل به ماندن می‌خواند و عشق به رفتن... و این هر دو را خداوند آفریده است تا وجود انسان در آوارگی حیرت میان عقل و عشق معنا شود.

– اما با این همه، غربت سیدالشهدا علیه‌السلام، عجب جانسوز است! دیگر جایی برای این «ای کاش‌ها» و «اگرها» نیست... کاروان کربلا در راه است و اگر تو را هوس کربلاست، بسم‌الله... .

– هیچ شنیده‌ای که مرغی اسیر، قفس را هم بردارد و با خود ببرد؟  
– راه کاروان عشق از میان تاریخ می‌گذرد و هر کس در هر زمره که می‌خواهد ما را بشناسد داستان کربلا را بخواند. اگر چه خواندن داستان را سودی نیست، اگر دل کربلایی نباشد.  
– زندگی زیباست، اما شهادت از آن زیباتر است. سلامت تن زیباست، اما پرنده‌ی عشق، تن را قفسی می‌بیند که در باغ نهاده باشند... .

– بعضی‌ها ما را سرزنش می‌کنند که چرا دم از کربلا می‌زنی و از عاشورا. آنها نمی‌دانند که برای ما کربلا بیش از آنکه یک شهر باشد یک افق است که آن را به تعداد شهدایمان فتح کرده‌ایم، نه یک بار نه دو بار... به تعداد شهدایمان.

– زندگی به خون وابسته است و پیکر تاریخ، بی‌خون خدا، مرده‌ای بیش نیست و سر مبارک امام شهید بر فراز نی رمزی است میان خدا و عشاق. یعنی که این است بهای دینداری.  
– ای شقایق‌های آتش‌گرفته، دل خونین ما شقایقی است که داغ شهادت شما را بر خود دارد.  
آیا آن روز نیز خواهد رسید که بلبل دیگر در وصف ما سرود شهادت بسراید؟

– می‌خواهم در رثای شما ای کبوتران خونین‌بال حرم امن، مرثیه‌ای بسرایم. اما کلام زمین‌گیر است و کبوتر شکسته‌بال من نیز آسمان را تنها در خیال می‌پرورد. کلام اسیر قفس ماهیات است و عقل اسیر دام کلام و آن‌جا که شما بال کشیدید پر جبرئیل عقل می‌سوزد. آن‌جا جزء نبی عشق را بار نمی‌دهند جزء او و اوصیایش، یعنی آنان که ضمیر نسبیست را به آسمان اطلاق پیوند می‌دهند. دیگر کیست که بتواند بر معراج انقطاع کامل پای نهد و چشم دلش به ضیاء نظر به غیب الغیوب ذات نور یابد و این چنین از صدر المتهی اسماء و صفات درگذرد و به معادن پنهان عظمت اتصال یابد و روحش به ذات عزیز قدوس تطبیق پیدا



کند. نه تنها آن کس از رثای شما ای کبوتران خونین‌بال حرم امن برمی‌آید که بتواند کلام را بر بال عشق بنشانند و به معراج برد و اگر چنین است بگذار آن «یار غایب» مرثیه‌خوان شما باشد که جزء او هیچ تناونده‌ای راه‌های آسمان را نمی‌شناسد.

## شهید آوینی از دیدگاه شخصیت‌ها

### آوینی از دیدگاه استاد دکتر رضا داوری:

آوینی در زمره‌ی کسانی بود که هر چه به ایشان نزدیک‌تر می‌شدی، آنان را از آنچه می‌پنداشتی بهتر و بزرگ‌تر می‌یافتی. کسانی هم هستند که ظاهر آراسته و موجه دارند، و همه خوبی‌ها را به خود می‌بندند، و حتی از نام نیک نیکان بهره‌برداری می‌نمایند و اگر لازم شود در ستایش فضیلت نیز، داد سخن در می‌دهند.

اما آوینی کسی بود که هر چه به او نزدیک‌تر می‌شدی بزرگیش بیشتر ظاهر می‌شد، زیرا اهل تظاهر و ریا و خودنمایی نبود. او برای مزد کار نمی‌کرد، با اینکه تواضع بسیار داشت، با نظر سرد و بی‌اعتنا به رنگ‌های تعلق می‌نگریست و به این جهت آرام و با وقار بود، نگاه آوینی گاهی نیز به نگاه پرسش‌گر اهل هنر و فلسفه مبدل می‌شد. او نظم و ترتیب عجیبی داشت و هیچ‌وقت خلف وعده نمی‌کرد. فقط یک‌بار و برای آخرین بار به وعده وفا نکرد. روز چهارشنبه ۱۸ فروردین از هم جدا شدیم، گفت: پنج‌شنبه به فکه می‌روم و سه‌شنبه یا چهارشنبه هفته آینده می‌آیم تا یکدیگر را ببینیم، نوشته‌ای هم از کیفش درآورد و به من داد و گفت: «این نوشته، ناتمام است. آن را بخوان.» گفتم: «بهتر نیست آن را تمام کنی؟» گفت: خیر، آن را به من داد و خداحافظی کرد و رفت و این یادگار او اکنون پیش من است. سه روز بعد خبر شهادتش را آوردند، خبری که او نیز لایق آن بود، اما آوینی و مرگ بیگانه نبودند. مرگ چون قهر و عظمت دارد، آدم‌های کوچک و ضعیف را مرعوب می‌کند، اما آن که بزرگ است با مرگ انس می‌گیرد. ما از دوستی بازمانده‌ایم که وجودش مایه‌ی اطمینان خاطرمان بود، او با درک مستقیم و با شجاعت خود به قلب خطر می‌رفت و دشواری کارها را می‌آزمود و درک می‌کرد و انحراف‌ها و انواع و اقسام آن را تشخیص می‌داد و می‌شکافت... اگر از من بپرسند که چه چیز مایه بزرگی آوینی بود، می‌گویم ایمان پاک و دل صاف وی و بصیرتی که با آن می‌توانست باطن عالم کنونی را بشناسد و به نسبتی



که بشر با آن دارد، دست یابد، و البته این تذکر استعداد شهادت را در او بیشتر کرده بود.

## آوینی از دیدگاه محمد مددپور

چند سال پیش اولین بار با چهره‌های نورانی در دفتر مجله سوره آشنا شدم که از همان آغاز آشنایی، یاد آن روایتی که می‌گفت: «ارواحی که در آسمان به هم تقرب می‌جویند، در زمین یکدیگر را می‌یابند. او کسی بود که کتاب حکمت معنوی و ساحت هنر، را بی‌آنکه نامی از او ببرم تقدیمش کرده بودم، زیرا روح او صورت آن جهانی و مظهر بسیجیان گمنامی بود که با معرفت به فقر ذاتی خویش، برای فتوح و گشایش ساحت اقدس و مقدس اسلام و فروبستگی ساحت قدس آخرین مرتبه کفر و مظهر عقل منحوس آخرالزمان به جهادی حقیقی برخاسته بودند، یادم می‌آید که قبل از دیدار او صدای دلنشین و آسمانی‌اش را در روایت فتح شنیده بودم. روایتی بی‌سابقه در عالم دیجور اکنون زده. او در همه آثارش نشان داد که با زبان تفکر آشناست، و تفکر معنوی و روح دیانت و دین‌ورزی را پاس می‌دارد. همواره در خلوت خویش به شهادت می‌اندیشید و به شهر آسمانی که نام آخرین ابداع هنری او بود. در حالی که نزدیک‌ترین دوستانش از میان خلق رفته و به معشوق ازلی پیوسته بودند، همواره نوعی دلتنگی، مرگ آگاهانه و احساس ترس آگاهانه وجودش را در برمی‌گرفت و او را از عالم کثرت عامه می‌کند. این دلتنگی حیرت‌آمیز در خبر شهادت فلاح‌ت‌پور در لبنان آشکار گردید و بی‌تردید سرزمین آسمانی فکه، قتلگاه شهیدان مظلوم که روز یکشنبه (پانزدهم فروردین) از آن سخن می‌گفت، او را بیشتر بی‌قرار و دلتنگ شهر آسمانی و ملکوت کرده بود. دوبار از او خواسته بودم مرا با خود به مناطق جنگی ببرد اما او یک بار در جوابم گفته بود: «در شأن شما نیست که میان خاک و هنگام حمل و نقل ابزار فیلمبرداری در آنجا باشید، اما بار دوم تحویلاً بوندم را پذیرفت. آخرین بار، روز سه‌شنبه او را در دفتر مجله دیدم، چهره‌ای مشحون از بارقه‌های نور و لبریز از بهجت مواجهه سکرآمیز با روح قدسی و اکتشاف حقیقت (چند کلمه ای در باره مقاله دفاع از تفکر و شاعری که به عنوان درخت گفتگوی «اشپیکل» با «هایدگر» نوشته بودم و قرار بود در شماره اردیبهشت ماه چاپ شود، با او سخن گفتم او نگران بود که با آوردن تصویر هایدگر بر روی جلد مجله، از سوی اغیار متهم به هایدگری بودن شود، و من گفتم که دفاع از تفکر و شاعری معنوی، به معنی پرستش هایدگری نیست،) شش ماهی بود که روزنامه نمی‌خواندم، ارتباط تلفنی



من نیز بسیار کم بود، و از اخبار کم و بیش از طریق رادیو و تلویزیون آگاه می شدم. اما گویی شهادت سید تا ظهر برای دستگاه‌های تکنیکی مغفول مانده بود، من هم تا صبح شنبه ساعت نه و سی دقیقه صبح بی‌خبر ماندم تا اینکه به دفتر مجله تلفن کردم. به من خبر شهادت او را دادند. گویی صاعقه‌ای مرا زد و مدهوشم ساخت. مگر ممکن است؟ او را سه‌شنبه قبل از سفر شهادتش دیده بودم. اما حقیقت داشت، سرانجام مرتضی به سفر شهر آسمانی رفته بود، آنچه برای آن دلتنگی می‌کرد تا به دوستان ازلی خود بپیوندد. و در محفل قدسیان سکنی گزیند در حالی که هنوز ما به خاک چسبیده‌ایم و دائماً از تفکر معنوی و مرگ آگاهی دم می‌زنیم.

## آوینی از دیدگاه سید مهدی شجاعی

در این حال و روز که بندها ترنم ماندن دارند و زنجیرها سرود نشستن می‌خوانند، کندن چه کار سترگی است، پر کشیدن چه باشکوه است و پیوستن چه شیرین و دوست‌داشتنی، کاش با تو بودیم وقت قرآن انتخاب تو با انتخاب حق.

کاش با تو بودیم آن زمان که دست از این جهان می‌شستی و رخت خویش از این ورطه بیرون می‌کشیدی. کاش با تو بودیم آن زمان که فرشتگان، تو را بر هودج نور می‌گذاشتند و بال‌های خویش را سایه‌بان زخم‌های روشن تو می‌کردند. کاش با تو بودیم آن شام آخر که سالارمان، ماه بنی هاشم علیه‌السلام، به شمع وجود تو پروانه سوختن داد. گریه ما، نه برای رفتن تو که برای جا ماندن خویش است. احساس می‌کنم که در این قیل و مقال، چه قال گذاشته شده‌ایم، چه از پا افتاده‌ایم، چه در راه مانده‌ایم چه در خود فرو شکسته‌ایم.

احساس می‌کنم آن زمان که تو دست بر زانو گذاشتی و یا علی گفتی، ما هنوز سر بر زانو نهاده بودیم. گریه ما، نه برای «رجال صدقوا ما عاهدوا الله» است. گریه ما، نه برای «فمنهم من قضی نحبه» است. گریه ما، گریه جگرسوز «فمنهم من ینظر» است.

ای خدا! به حق آن امام منتظرت، نقطه شهادتی بر این جمله طویل انتظار ما بگذار که طاقتمان سرآمده است، تابمان تمام شده است، توانمان به انتها رسیده است، کاسه صبرمان سر ریز شده است و خیمه انتظارمان سوخته است مرتضی! ای همسفر تابناک مدینه! مگر نه ما یک ماه تمام، پا به پای هم طواف کردیم؟ مگر نه ما یک ماه تمام در کوچه پس کوچه‌های مکه و مدینه، چشم در چشم در غربت ولایت گریستیم؟ مگر نه ما یک ماه



تمام، نفس در نفس به مناجات نشستیم و شهادت هم را از خدای هم خواستیم؟ این چه گران جانی بود که نصیب من شد و آن چه سبکبالی که نصیب تو. چرا به خدا نگفتی که خارهای گل را تراشد؟ چرا به خدا نگفتی که میوه‌های نارس و آفت‌زده را هم دور نریزد؟ چرا به خدا نگفتی که برای چیدن گل، بر روی علف‌های هرز پا نگذارد؟ چرا به خدا نگفتی که پشت در هم کسی ایستاده است. چرا به خدا نگفتی ....

اما اکنون از این شکوه‌ها چه سود؟ تو اینک بر شاخسار بلند عرش نشسته‌ای و دست نگاه ما حتی به شولای شفاعت نمی‌رسد. مرتضی، دست فروترت بیار و این دست خسته را بگیر. شاخه‌ها را خم کن تا در این بال شکسته نیز اشتیاق پرواز و امید وصال زنده شود. درد ما، درد فاصله‌هاست. مرتضی! قبول کن که تو در اینجا و در کنار ما هم، اینجایی نبودی. دمای جان تو با آب و هوای این جهان سازگاری نداشت. کدام ترازو می‌توانست به توزین این همه انتظار بنشیند؟ کدام شاهین می‌توانست این همه شور و عشق را نشان دهد. کلامت از آن روی بر دل می‌نشست و روایت از آن جهت رنگ حقیقت داشت که از سر وهم و گمان سخن نمی‌گفتی. دیده‌های خویش را به تصویر می‌نشستی. از نردبان معرفت بالا رفته بودی.

## آوینی از دیدگاه کیومرث پوراحمد

سید مرتضی آوینی آنچنان بود که می‌نمود و آنچنان می‌نمود که بود، با همه صداقت و صراحتش، با همه گرما و خلوصش. خلوص بود و خلوص... آخر مگر می‌شود در این وانفسا، این همه خالص بود، این همه ناب، این همه صیقل یافته، این همه شفاف، پاک و زلال؟ آن قدر زلال که در نی‌نی چشم‌هایش تا ته دلش را می‌دید و البته آن کرانه کوچکی از دریای دلش را که تو می‌فهمیدی، که معشوقه، به قد همت عاشق باشد، و من هرگز آن قدر شفاف نبودم که بتوانم همه بیکرانگی دریای دلش را ببینم، بعضی‌ها بزرگند و نه اینکه فقط در ذهن‌های حقیر بزرگ باشند، و سید مرتضی آوینی آن کیمیای کمیابی بود که به راستی بزرگ بود، گرم و مؤمنانه حرف می‌زد، و چه وسیع بود و دریادل، می‌توانستی سرسختانه مخالفش باشی اما ذره‌ای از برق نجیبانه نگاهش کم نشود، برق نجیبانه و صادقانه‌ای که نمی‌توانستی مجذوبش نشوی، اگر رشته کلام می‌رفت، که ذره‌ای فقط ذره‌ای به غیبت و بدگوئی آلوده شوی، سکوت می‌کرد لبخند می‌زد حرف دیگری را پیش می‌کشید، و چه انباشتی بود از حرف‌ها و سخن‌ها و اندیشه‌ها. و همه حرف‌هایش از کفر نومیدی و ناروشنایی



بری بود، در سخنانش روشنایی و روشن‌بینی موج می‌زد و چه انباشتی بود از آمال و آرزوها و در همه آرزوها، ردپای حتی کمرنگ از من خودش پیدا نبود و هر چه بود برای دیگران بود، برای مردم، برای سینما، برای هنر، برای حقیقت و زیبایی و برای عشق خدا. عارفی وارسته و نجیب بود و بی‌نیازی و وارستگی و نجابت متاعی نیست که بر سر هر بازار بفروشند، این گوهرها به صد خون دل از کان وجود برمی‌آید و کان وجود او سرشار از گوهر بود، گنج بود.

### آوینی از دیدگاه دکتر علیرضا قزوه

ای بیکه سوار شرف، ای مردتر از مرد!  
بالایی من! روح تو در خاک چه می‌کرد؟  
می‌گفت برو، عشق چنین گفت که بشتاب.  
می‌گفت بمان، عقل چنین گفت که برگرد.  
دیروز یکی بودیم باهم، ولی امروز تو نورتر از نوری و من گردتر از گرد.  
یک روز اگر از من و عشق تو بپرسند پیغمبرتان کیست، بگو درد، بگو درد،  
ای سرخ‌تر از سرخ! بخوان سبزتر از سبز.  
آن سوی، درختان همه زردند، همه زرد.  
ای دست و زبان شهدا، هیچ زبانی چون حنجره‌ات داغ مرا تازه نمی‌کرد.



## خاطراتی از شهید آوینی

### مفهوم زیبایی آزادی

صدای گنجشکها فضای حیاط را پر کرده بود، بابای مدرسه جارو به دست از اتاقش بیرون آمد. مرتضی! مرتضی! حواست کجاست؟ زنگ کلاس خورده و مرتضی هراسان وارد کلاس شد. آقای مدیر نگاهی به تخته سیاه انداخت. روی آن با خطی زیبا نوشته شده بود: «خلیج عقبه از آن ملت عرب است.» ابروانش به هم گره خورد. هر کس آن را نوشته، زود بلند شود. مرتضی نگاهی به بچه‌های کلاس کرد. هنوز گنجشک‌ها در حیاط بودند. صدای آقای مدیر هم به گوش می‌رسید. دوباره در رویا فرو رفت.

یکی از بچه‌ها برخاست: «آقا اجازه! این را «آوینی» نوشته.» فریاد مدیر «مرتضی» را به خود آورد:

«چرا وارد معقولات شده‌ای؟ بیا دم دفتر تا پرونده‌ات را بزخم زیر بغلت و بفرستمت خانه.»

معلم کلاس جلو آمد و آرام به مدیر چیزی گفت. چشمان مدیر به دانش‌آموزان دوخته شد. قلیان احساسات کودکانه مرتضی گویای صداقت باطنی‌اش بود و مدیر ...

«سید مرتضی» آرام و بی‌صدا سرچایش بازگشت. اما هنوز صدای گنجشکان حیاط و قناری‌ها در حیاط مدرسه به گوش می‌رسید. آزادی مفهوم زیبایی ذهن کودک شد.

### مروارید گمشده یقین

در عملیات کربلای پنج، سید مرتضی مسئول اکیپ بود. از آسمان آتش می‌بارید. از شدت سرما بدنمان می‌لرزید. آوینی گفت: «باید به جاده فاطمه الزهرا (س) که زیر آتش عراقیه‌است، برویم.»

مدتی بعد «مرادی نسب»، «والایی» و «عباسی» هر سه نفر از جاده باز گشتند. از سر و صدا، چشمانم را باز کردم؛ اما دوباره بی‌هوش افتادم. یک ساعت بعد که بیدار شدم، مرتضی را دیدم که بیرون سنگر نماز شب می‌خواند،

با خودم گفتم: «این مرد خستگی ندارد»

برای نماز صبح، همه‌ی بچه‌ها را بیدار کرد، بعد از اقامه نماز، دوباره به خط رفتیم. حاجی فقط تا رسیدن به خط خوابید. در خط مقدم، شجاعانه می‌دوید، اصلاً لزومی نداشت





کارگردان، آنجا باشد، مسئولیت‌هایی که در شهر داشت باید مانع حضور او در جبهه می‌شد، ترس و خستگی در قاموس مرتضی راه نداشت، او در جبهه به دنبال چیز دیگری بود. «مروارید گم شده یقین که سخت پیدا می‌شد.»

### پارتی‌بازی

از شدت عصبانیت دستانم می‌لرزید. صورتم سرخ شده بود. کاغذ را برداشتم. لرزش قلم بر روی کاغذ و نوشته‌ای تیره بر روی آن اعترافی از روی نادانی به سیدی بزرگوار به خانه رفتم. خسته از سختیهای روزگار چشمانم را بستم در عالم رؤیا صدیقه طاهره را دیدم، زهرای اطهر(س) در مقابلم ایستاد.

از مشکلاتم گفتم و سختیهای مجله سوره، حضرت فرمودند: با فرزند من چه کار داری؟ و باز گلایه از سید مرتضی و حوزه هنری دوباره فرمودند: با فرزند من چه کار داری؟ و سومین بار از خواب پریدم غمی بزرگ در دلم نشست، کاش زمین مرا می‌بلعید و زمان مرا به هزاران سال پیش‌تر پرتاب می‌کرد.

مدتی بعد نامه‌ای به دستم رسید: «یوسف جان! دوستت دارم، هر کجا می‌خواهی بروی برو، هر کاری می‌خواهی انجام بده، ولی بدان برای من پارتی‌بازی شده است، اجدادم هوایم را دارند»

ساعتی بعد در مقابلش ایستادم. سید جان! پیش از رسیدن نامه خبر پارتی‌بازی‌ات را داشتم.

### معلم هشت‌ساله

روزگار سختی بود، پدر باید به یکی از روستاهای زنجان می‌رفت، روستا با شهر صد و پنجاه کیلومتر فاصله داشت، سید مرتضی کلاس سوم بود، اما آن روستا مدرسه نداشت، با شنیدن این خبر، بغض تلخی در گلوئی سید نشست، دوست داشت درس بخواند، پدر به آموزش و پرورش رفت و جواز تاسیس مدرسه را گرفت، با تاسیس مدرسه تعداد دانش آموزان زیاد شد، معلم نمی‌توانست به تنهایی چهار کلاس را اداره کند. به ناچار سید مرتضی مسئولیت تدریس کلاس اول و دوم دبستان را به عهده گرفت و در هشت سالگی برای اولین بار شغل معلمی را تجربه کرد.



## خضر زمان

نگران بود و امیدوار. شاید آیندگان عاشق تر باشند. عشق یعنی همانند موسی (ع) به دنبال خضر(ع) زمانت، مهر سکوت برلب، با چشمانی بسته، دل به جاده سپردن. در این وادی چرا؟ معنا ندارد ناگهان شکوه‌های دیرینه سید مرتضی سرباز کرد.

«صدای من به جایی نمی‌رسد، اما اگر می‌شد برسد، باید در این مملکت برای سریان و نفوذ گسترده‌تر رأی ولایت فقیه تلاش کرد. نباید راضی شد و گذاشت که اوامر آقا در پیچ و خم توجیهاات و تفسیرهای غلط معطل بماند. این آخرین سفارش بود. پس اگر برای لحظه‌ای مردد شدی، بدان تو مرد میدان و عمل نیستی.»

## شهید آشنا

روزی که به پاکستان رسیدیم سید عجیب دلشاد بود، یک روز به کنار مزار عارف حسینی رفتیم. آقا مرتضی نشست، کنارمزار و برای ساعتی گریه کرد معاون شهید عارف حسینی آنجا بود. با چشمانی شگفت‌زده به او نگریست! با تعجب پرسید: «شما قبلاً ایشان را دیده بودید» سید مرتضی اشک‌هایش را پاک کرد و از کنار مزار برخاست و گفت: «خیر، من قبلاً ایشان را ندیده بودم»

مرتضی تمام شهدا را می‌شناخت، خون همه آنها در رگ‌های او می‌جوشید. چهره هر شهیدی را که می‌دید می‌گفت: «فکر کنم روزی من او را دیده‌ام اما همه آنان را مرتضی به چشم یقین دیده بود. شب‌های سید شب‌های نجوا با شهیدان بود»

## در حضور غربت باران

سید دل پرخونی داشت، همراهانش با صدای «یارب»های او در نیمه‌شب آشنا بودند. پاسی از شب که می‌گذشت، در انتظار صدای ناله‌های آوینی چشمانشان را باز می‌کردند مرتضی مرثیه‌سرا بود، دلی عاشورایی داشت قصه‌ی وصال، روح بی‌تابش را عاشق می‌ساخت. یکبار در دو کوهه به او گفتم: شهید داوود یکبار در زمین خیس پادگان به زمین افتاد و گریه کرد وقتی علت گریه‌اش را پرسیدم، پاسخ داد: «یاد عباس (ع) افتادم که هنگام به زمین افتادن دست نداشت، حتماً خیلی سخت به زمین افتاده است. با شنیدن این سخن گریه مجال صحبت را از مرتضی گرفت، همانجا در پادگان نشست، ساعت‌ها به یاد غربت عباس بن علی



(ع) و داوود گریست. گوئی پرده‌های غیب را از چشمانش گرفته بودند، گام‌های داوود را در زمین صبحگاه می‌دید. لب به سخن گشود، داوود باید می‌رفت. برخاست، پا بر جای گام‌های داوود نهاد. مرتضی مردی آسمانی بود که پای بر خاک داشت.

## مرد بارانی

تالار اندیشه مملو از هنرمندان، نویسندگان، فیلمسازان و ... بود. به سختی وارد سالن شدم. فیلم اجازه اکران نداشت. آرام در کنار سعید رنجبر نشستیم. ناگهان در میان متن فیلم، آگاهانه یا ناآگاهانه (به‌طور غیر مستقیم) به صدیقه طاهره سلام‌الله‌علیها توهین شد. سکوت تلخی بر فضا حاکم گشت.

در خیال خود با روشنفکری قضیه را حل کردیم: «حتماً انتقادی است بر فرهنگ عامه مردم» در همین لحظه مردی با کلاه مشکی و اورکت سبز برخاست. نگاه‌ها به طرف او برگشت. «خدا لعنتت کند چرا توهین می‌کنی؟» سید مرتضی بود که می‌خواست بر سر جهان فریاد بزند، او تنها ایستاده بود. از ذهنم گذشت چرا؟ چرا فاطمه سلام‌الله‌علیها در تمام اعصار مظلوم است.

## زندگی و نماز

به نماز سید که نگاه می‌کردم، ملائک را می‌دیدم که در صفوف زیبای خویش او را به نظاره نشسته‌اند. رو به قبله ایستادم. اما دلم هنوز در پی تعلقات بود.

گفتم: «نمی‌دانم، چرا من همیشه هنگام اقامه‌ی نماز، حواسم پرت می‌شود.»

به چشمانم خیره شد.

«مواظب باش! کسی که سرنماز حواسش جمع نباشد، در زندگی نیز حواسش اصلاً

جمع نخواهد شد.»

گفت و رفت.

اما من مدتها در فکر ارتباط میان نماز و زندگی بودم. «نماز مهمترین چیز است، نمازت

را با توجه بخوان.» بار دیگر خواندم، اما نماز سید مرتضی چیز دیگری بود.



## همسفر

دیشب خوابش را دیدم، من هراسان می‌دویدم، نفسم بند آمد، نمی‌دانم کجا، شاید شلمچه، هویزه، خرمشهر، یا حتی حلبچه بود. همه بچه‌ها خیلی جلوتر از من حرکت می‌کردند. ترسیده بودم. فریاد زدم: «خدایا کمک کن». در همین لحظه سید مرتضی صدایم زد. از من دور بود. به طرفش دویدم. دوباره صدایش در بیابان پیچید: «مواظب آن مین باش». آهسته از کنار مین رد شدم، گفتم: «سید مرتضی جان! مین را چه کار کنیم؟ اگر کسی بیاید؟ گفت: «کاری نداشته باش کس دیگری نیست». هر دو دویدیم، نمی‌دانم کجا بود؟ شلمچه، هویزه، فکه، ... فقط می‌دویدیم، بدون اینکه خسته شویم. ما و لیلی همسفر بودیم اندر راه عشق، او به مطلب‌ها رسید، ما هنوز آواره‌ایم.

## پاداش نجابت

جنگ که تمام شد، گمان کردیم درهای آسمان را به روی ما بسته‌اند و مهر حسرت شهادت برای همیشه بر پیشانی‌مان خورده است. سال بعد امام (ره) رفت و داغی سترگ را بر سینه‌مان نشاند. باران اشک بود که بر «ای کاش‌های» دل می‌بارید. هنوز غم فراق امام (ره) را داشتیم که «بهرروز فلاح پور» به شهادت رسید. چیزی در چشمان سید برق زد. پرسیدم: «مرتضی جان! چه شده است؟» خندید و گفت: «من حساب خودم را در مورد شهادت بسته بودم. شهادت بهروز برای من خیلی شیرین بود نه به جهت اینکه بهروز از دست رفت، به این علت که فهمیدم باب شهادت بسته نیست و خدا همچنان بندگان برگزیده‌ی خودش را می‌خواهد و می‌برد اما مشروط بر اینکه کارشان درست باشد.» بگوئیم و به بهانه بیان رنج او، درد خود را بازگوئیم. یکسال گذشت. سرانجام نجابت قلب سید، او را به کاروان شهدا رساند.



## منتخبی از گفتارهای متن مجموعه‌ی روایت فتح به قلم آوینی

راهیان کربلا را بنگر. آنان خوب دریافته‌اند که زندگی به خون وابسته است و پیکر تاریخ، بی‌خون خدا - ثارالله - مرده‌ای بیش نیست و سر مبارک امام شهید بر فراز نی، رمزی است بین خدا و عشاق، یعنی که این است بهای دیدار.

باشنو، زبان حال آنان را باشنو: حسینا، اما ما هرچند با عاشوراییان قرن پانزدهم هجری قمری در کربلا نبودیم تا به ندای «هل من ناصر» تو پاسخ گوئیم و حق را یاری کنیم، اما حسینا، ما می‌دانیم که تاریخ بر محور تو و عاشورا و کربلایت می‌گردد. زمان از آن می‌گذرد تا یاران تو را از صلب پدران و رحم مادرشان بیرون کشد و همه آنان را زیر علم خون‌خواهی تو گرد آورد و آنان را وارث زمین گرداند و این چنین، همه تاریخ روزی بیش نیست و آن روز عاشورا است.

معنی باطنی «راه قدس از کربلا می‌گذرد» نیز همین است. راه ما به سوی قدس که معراج نخستین معراج تکامل انسان است. راهی کربلایی است و راه کربلایی، راهی است که با تحمل مشقات و از خود گذشتگی همراه است. راه قدس با کاهلی و تن آسایی و دل به جیفه‌ی بی‌مقدار دنیا بستن میانه‌ای ندارد. راه قدس مرد جنگ می‌خواهد و مرد جنگ نیز کربلایی است و کربلایی، مرد میدان عشق است و از سختی‌ها و مشقات و سر باختن‌ها و جان دادن‌ها نمی‌هراسد.

قرن‌هاست که فریاد «هل من ناصر» سید الشهداء علیه السلام پهنه زمان را پیموده است و چون نفحات حیات بخش روح القدس بر هر زمین مرده‌ای که گذشته است، آن را به حیات عشق بارور ساخته، این چنین همه تاریخ تو گویی روزی بیش نیست و آن روز عاشورا است. راهیان کربلا را بنگر و به یاد آور ورق‌پاره‌های تقویم تاریخ را که می‌گوید. هزار و سیصد و چهل و پنج سال است که از عاشورا می‌گذرد و تو از خود می‌پرسی: پس این همه شور و اشتیاق و این همه شتاب در این راهیان شیدایی کربلا از چیست؟ اینان آنچنان مشتاقانه به جبهه‌ها می‌پیوندند که تو گویی هنوز کاروان سال ۶۱ هجری قمری به بیابان پر درد کربلا نرسیده است. مگر آنان سر مبارک امام شهید را بر فراز نیزه ندیده‌اند. اما نه، از عاشورای سال ۶۱ هجری قمری، دیگر زمان از عاشورا نگذشته است و همه روزها عاشورا است. زمان بر امتحان من و تو می‌گردد تا ببیند که چون صدای «هل من ناصر» امام عشق برخیزد، چه می‌کنیم.



چيست آن نفخه‌ی حیات بخش مسیحایی که معجزه‌ای این چنین از او بر آمده و در جمال مرده‌ی ما روح عشق دمیده است؟ کربلا، آری کربلا، کربلا قلب پیکره تاریخ است و چشمه نوری که در آیینه‌ی جان ما انعکاس یافته است، و آینه اگر انا الشمس نگویید، چه کند؟ تکلیف ما را حضرت سید الشهداء علیه السلام تعیین فرموده است و چشمه‌ی جوشان خون مبارک او منشاء حیات رضوانی انسان و همه‌ی آفرینش است. شریان قیام ما نیز به قلب عاشورا می‌رسد و این چنین، ما هرگز از جنگ خسته نخواهیم شد.

اگر کسی با چشم سر به ما بنگرد و بخواهد اعمال ما را با منطق عقل ظاهرین تجزیه و تحلیل کند هرگز از عهده شناخت ما بر نخواهد آمد. آنچه ابر قدرت‌ها را در برابر ما به اشتباه می‌اندازد؟ همین است. منطق ما منطق امام حسین علیه السلام است، و اگر دشمن این حقیقت را دریابد، هرگز در انتظار خستگی ما نخواهد بود.

آن‌ها، یزیدیان، می‌پنداشتند که ندای «هل من ناصر» سید الشهداء علیه السلام در صحرای کربلا مدفون خواهد شد و دیگر هیچ اثری از حق در جهان باقی نخواهد ماند، غافل از آنکه خداوند خمیره‌ی وجود مؤمن را با خاک کربلا و خون شهیدانش سرشته است و تا شب و روز باقی است این پیوند تاریخی که مؤمنین را به عاشورا پیوند می‌دهد در عمق فطرت‌ها بیدار خواهد ماند و هر کس را که شنوای ندای باطن خویش است، به صحرای کربلا خواهد کشاند.

و انسان اگر انسان باشد و به وجدان خویش رجوع کند، ندای «هل من ناصر» سید الشهداء را از باطن خویش خواهد شنید که میثاق فطرتش را به او گوشزد می‌کند. این پیمان که پیمان ازلی است، هر آن در عمق باطن مؤمن تجدید می‌گردد و اگر انسان سر از تبعیت شرایط بیچند و به خود و وابستگی‌هایش پشت کند، به این عهد نخستین رجوع خواهد کرد و آن‌گاه گذشته و آینده به هم پیوند می‌خورد و انسان بر آغاز و انجام تاریخ شهادت خواهد داد. بسیجی عاشق کربلاست، و کربلا را تو مپندار که شهری است در میان شهرها و نامی است در میان نام‌ها. نه، کربلا حرم حق است و هیچ‌کس را جز یاران امام حسین علیه السلام راهی به سوی حقیقت نیست.



## معرفی اجمالی برخی از آثار سید مرتضی آوینی:

خواندن کتاب‌های سید مرتضی نیز آدابی دارد. این طور نیست که برویم کتاب‌فروشی و یکی از چند جلد کتاب او را برداشت و تورو زد و شروع به خواندن آن نمود. خیر بلکه کتاب‌های سید آن‌چنان تنوع موضوعی دارد که از ولایت فقیه گرفته تا گرافیک، از ژاپن صنعتی گرفته تا کربلا و از سینما گرفته تا خرمشهر را شامل می‌شود لذا خواننده باید سراغ کتابی از او برود که از کلیت محتوایی آن اطلاع داشته باشد مخصوصاً آنکه کتاب‌های سید مشتمل بر مجموعه مقالاتی است که الزاماً توالی نگارش آنها مانند ترتیب قرار گرفتنشان در کتاب نیست و ممکن است هر مقاله‌ای در فضا و زمانی خاص و متفاوت نوشته شده باشد. دانستن موضوع کتاب‌های این سید بزرگوار و آگاهی از سطح آنها می‌تواند کمک خوبی به خواننده کند.

## کتاب گنجینه‌ی آسمانی:

صدای لطیف و آرامش‌بخش راوی روایت فتح را به یاد آورید، اگر مجذوب جملات و ادبیات به کار رفته در آن هستید، می‌توانید با ورق زدن این کتاب با آنها دیداری تازه کنید. شهید آوینی قریب یکصد و هفتاد اثر مستند ساخته است که ۳۶ تایی آنها مجموعه‌ی روایت فتح است که کتاب «گنجینه‌ی آسمانی» متن گفتار این مجموعه و چند برنامه‌ی دیگر است.

از آنجایی که سید در برنامه‌اش فقط به توصیف صحنه‌ها و بیان ارتباط آنها با یکدیگر نپرداخته، بلکه سعی کرده است با ذکر ماهیت تاریخی حوادث و ارزش آنها در جهت اقامه‌ی قسط و عدل در سراسر جهان، عمق تاریخی صحنه‌ها را ارائه نماید؛ لذا توانسته است مخاطب خویش را همواره ناظر بر این اعماق نگاه دارد و با ذکر معانی اعتقادی آن اعمال و اتفاقات، همواره ارزش اعتقادی ماجرا را برای مخاطب خویش گوشزد و یادآوری کند.

این کتاب شاید یکی از ساده‌ترین و خوش‌خوان‌ترین کتاب‌هایی باشد که به نام سید شهیدان اهل قلم منتشر شده است. شایان ذکر است که بخش‌هایی از این کتاب با نام «شهری در بهشت» و «با من سخن بگو دوکوهه» به صورت جداگانه منتشر شده است.



## کتاب مبانی توسعه و تمدن غرب:

شهید آوینی در این کتاب ابتدا به ارائه تعریفی از توسعه می‌پردازد و در ادامه آرا متفکران غربی را در این زمینه نقد می‌کند. او با آوردن مثالهایی از انحطاط خانواده و محیط زیست و... در تمدن غربی، پنبه‌ی توسعه‌یافتگی آنها را می‌زند. سید در فصلهایی از این کتاب با عنوان «از دیکتاتوری پول تا اقتصاد صلواتی» و «و ما ادترک ما البانک» به طرح مباحثی پیرامون اقتصاد می‌پردازد. بررسی مستقیم آموزش کشور و نسبت آن با توسعه‌یافتگی و نیز نقد مندرجات کتب تاریخ رسمی که بر اساس اعتقادات غیر واقعی مورخان عصر جدید نگارش یافته از دیگر مباحث این کتاب است.

این کتاب برای آشنایی با نگاه شهید آوینی به غرب و تمدن آن بسیار مفید است و از طرفی به نوعی غایت و هدفی را که او برای جامعه اسلامی متصور است، بیان می‌کند.

## کتاب آغازی بريك پایان:

این کتاب مجموعه مقالات شهید آوینی درباره انقلاب اسلامی است. نویسنده در بخش اول به امام خمینی (ره) و ولایت فقیه می‌پردازد و در بخش دوم مسایل فرهنگی و اجتماعی مبتلابه انقلاب و نظام اسلامی را طرح و بررسی می‌کند و در بخش سوم دو مقاله درباره بوسنی و هرزگوین است و بخش چهارم کتاب نیز شامل پنج مقاله پیرامون وضعیت معنوی جهان معاصر و حرکت باطنی انقلاب اسلامی است.

این کتاب شاید یکی از بهترین منابعی است که می‌توان برای شناخت ریشه‌ی تحلیل‌ها و نظریات شهید درباره غرب از آن بهره جست. با خواندن کتاب آغازی بر یک پایان می‌توان از آبشخورهای نظریه‌های سینمایی این متفکر شهید آگاهی پیدا کرد. همان نگاهی که شهید به انسان و جایگاه او در تناسبات امام و امت دارد و همچنین غایتی که برای انسان انقلابی و مؤمن متصور است، بن‌مایه‌ی تحلیل‌ها و نظریات هنری اوست.

## کتاب آینه جادو:

شهید آوینی در سه‌گانه‌ی آینه‌ی جادو نگاهی جدید، ناب و الهی به سینما دارد. او در جلد اول این کتاب که در زمان حیاتش منتشر شد به تأمل درباره ماهیت سینما می‌پردازد





و به دور از نگاه غربی و غرب‌زده‌ی رایج، مسایل جدیدی را مطرح می‌کند. طرح مباحثی درباره‌ی جذابیت در سینما، زبان سینما و اوقات فراغت و همچنین مقالاتی درباره‌ی سینما و تلویزیون همگی مطالبی هستند که جلد اول آئینه‌ی جادو را تشکیل می‌دهند. از خصوصیات این کتاب این است که هم به درد عموم علاقه‌مندان سینما می‌خورد تا طعم نگاه خاص آوینی را بچشند و هم برای مخاطبان حرفه‌ای سینما مفید است تا با خواندن آن مطالبی درباره‌ی مونتاژ و مباحث زیبایی‌شناسانه فیلم‌سازی فراگرفته، راهی نو را در مسیر فیلم‌سازی خود بیابند. تمام نقدهای سید مرتضی در فاصله‌ی سال‌های ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۲ بر فیلم‌های سینمایی به اضافه‌ی دو سه مقاله‌ی سینمایی دیگر، جلد دوم این کتاب را تشکیل می‌دهد. کتابی که اولین بار پس از شهادتش به چاپ رسید. شاید یکی از جالب‌ترین بخش‌های این کتاب مقاله‌ای با عنوان «عالم هیچکاک» است که نویسنده با ارائه‌ی تفسیری جامع و استثنایی درباره‌ی ویژگی فیلم‌های آلفرد هیچکاک نسبت سینما و ادبیات در آثار او، معنای راز در قصه‌هایی که او تعریف می‌کند و مفهوم گناه، ترس و وسوسه و معما را در آثار او بیان می‌کند. جلد سوم آئینه جادو برای اولین بار در سال ۱۳۷۸ به چاپ رسید و با انتشار آن کار گردآوری و تنظیم نوشته‌ها و گفته‌های سینمایی سید مرتضی آوینی به پایان رسید. این کتاب در حقیقت باقیمانده آثار تألیفی و همچنین سخنرانی‌ها و مصاحبه‌ی آن شهید بزرگوار است.

یکی از عناوین جالب این کتاب «سینما، مخاطب» است که حاوی متن سخنرانی آن شهید در سمینار بررسی سینمای پس از انقلاب و پاسخ‌های کتبی به نامه‌های اعتراض آمیزی است که از سوی جریان غرب‌زده‌ی سینما در همان سمینار، خطاب به سخنران نوشته شده است. این پرسش و پاسخ‌ها علاوه بر آنکه جذاب و شیرین هستند، نوعی جمع‌بندی آخرین عقاید آن شهید درباره‌ی سینما، روشنفکری، عرفان‌زدگی و هنر مدرن محسوب می‌شود.

## کتاب حلزون‌های خانه به دوش:

لحن شهید آوینی در مقالات این کتاب کمی متفاوت است و کلمات و عبارات آن پیچیدگی دیگر آثار او را ندارد. همین امر موجب شده تا این کتاب یکی از پرمخاطب‌ترین آثار این شهید باشد. البته در این امر نباید موضوع کتاب را بی‌تأثیر دانست، چرا که نویسنده در این کتاب به جنگی تمام‌عیار با روشنفکران وادی فرهنگ و هنر برخاسته و با مقالات و



جوابیه‌هایی که به برخی نوشته‌های آنها داده این قشر را رسوا و مفتضح کرده است. شهید آوینی خودش می‌گوید: «من با زندگی به سبک و سیاق متظاهران و روشنفکران آشنا نیستم؟! خیر، من از یک راه طی شده با شما حرف می‌زنم. من سالهای سال در یکی از دانشکده‌های هنری درس خوانده‌ام به شبهای شعر و گالری‌های نقاشی رفته‌ام، موسیقی کلاسیک گوش داده‌ام. ساعت‌ها از وقتم را به مباحث بیهوده درباره‌ی چیزهایی که نمی‌دانستم، گذرانده‌ام. من هم سالها با جلوه‌فروشی و تظاهر به دانایی زیسته‌ام. ریش پروفesوری و سیل پنجه‌ای گذاشته‌ام.»

پس عجیب نیست کسی که با ادا و اطوارهای روشنفکری آشناست و چم و خم رفتارهایشان را می‌شناسد، بتواند نقدی جانانه بر آنان داشته باشد. نقدهای شهید آوینی بر این کتاب واقعاً خواندنی است.

### کتاب «رستاخیز جان» و «انفطار صورت»

کتاب «رستاخیز جان» شامل مجموعه مقالاتی است که در سالهای ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۱ در حوزه هنر و ادبیات و فرهنگ نگارش یافته و در مطبوعات نیز به چاپ رسیده است. این کتاب شامل چهار بخش است. بخش اول به ادبیات و زبان فارسی می‌پردازد. بخش دوم سرمقاله در حوزه‌ی فرهنگ را در خود جای داده است که دو مقاله آن به بحث تهاجم فرهنگی پرداخته است. بخش سوم شامل سه مقاله است در مورد همه‌گیر شدن رسانه‌های جمعی نظیر ماهواره و ویدیو و مقاله‌ی معروف «انفجار اطلاعات» نیز در این بخش قرار دارد. بخش چهارم دو مقاله متفاوت را در خود جای داده است یکی وضع تئاتر در مواجهه با سینما و تلویزیون و دیگری منشور تجدید عهد هنر که در بردارنده‌ی پیام امام خمینی (ره) در تجلیل از هنرمندان متعهد است.

اما شهید آوینی در کتاب «انفطار صورت» به هنرهایی غیر از سینما پرداخته است که این کتاب شامل شش مقاله به همراه دو یادداشت ناتمام درباره‌ی هنرهای تجسمی است که احتمالاً به مذاق دوستداران هنر گرافیک خوش خواهد آمد. دید کلی که بر تمام مقالات کتاب سایه انداخته است، نگاه تأویلی بر هنر گرافیک، مبانی، سیر تاریخی و ماهیت آن است. نویسنده معتقد است هنر با سفارش می‌میرد و در عین حال بر آن است که هنر گرافیک ماهیتاً سفارش‌پذیر است و توضیح این پارادوکس، در مقاله دوم کتاب آمده است که عنوان آن گرافیک و انقلاب اسلامی است. آخرین و مفصل‌ترین مقاله کتاب، نقاشی



برای نقاشی است که در آن نویسنده به تبیین آفاق نقاشی نوین می‌پردازد. بدیهی است که این کتاب بیشتر به درد مخاطبان حرفه‌ای هنرهای تجسمی می‌خورد.

### کتاب «حکومت فرزندانگان»

شهید آوینی در این کتاب مروری بر مبانی حاکمیت سیاسی در اسلام دارد. این کتاب حاصل دست نوشته‌های شهید آوینی است که پیرامون موضوع ولایت فقیه و حاکمیت سیاسی در اسلام به رشته‌ی تحریر در آمده است و این مقالات در زمان حیات آن شهید در مجله اعتصام منتشر شده است و برای اولین بار توسط مؤسسه‌ی فرهنگی هنری شهید آوینی به صورت کتاب به چاپ رسیده است. بخش اول کتاب به بحث رأی اکثریت و بخش دوم به آزادی عقیده و بخش سوم به مساوات اختصاص دارد. نویسنده در خلال این مباحث یک دوره مبانی مشروعیت در حکومت اسلامی را مرور کرده به برخی شبهات موجود نیز پاسخ می‌دهد. ناگفته نماند که متن و نگارش کتاب قدری سنگین و فنی است.

### کتاب «فردایی دیگر»

این کتاب از آن جهت اهمیت دارد که شهید آوینی خود از میان نوشته‌هایش آنها را گلچین کرده و به دست انتشار سپرده است. از لحاظ موضوعی گرچه مقالات به ظاهر پراکنده می‌نماید، اما می‌توان آنها را به دو دسته تقسیم کرد. بخش نخست، مجموعه سه مقاله است که به فهم و تفسیر عالم غربی و وجوه گوناگون آن اشاره می‌کند و در بخش دوم که شامل چهار مقاله با موضوع شعر است به عالم اشرافی و دینی در عرصه‌ی ادبیات می‌پردازد. باید بر این نکته تأکید داشت که مقالات بخش اول این کتاب نیز دارای عبارات و اصطلاحات ثقیلی است، زیرا نویسنده در این کتاب بر آرا و اندیشه‌های متفکران غربی - مثل یونگ - نقدهایی داشته است که ناگزیر از به کار بردن آنها بوده است.

### کتاب «فتح خون»

فتح خون شهید آوینی، فضایی کاملاً متفاوت با دیگر آثار او دارد و تنها کمی به متن‌های کتاب «گنجینه‌ی آسمانی» پهلوی می‌زند. نویسنده در این کتاب خود را راوی می‌خواند. هم حوادث و اتفاقات را روایت می‌کند و هم با عبور از ظاهر سعی می‌کند به



باطن حوادث هم نقیبی بزند. کتاب شامل ده فصل است از هنگام شهادت امام حسن مجتبی علیه‌السلام در چهل و نهمین سال هجرت رسول... صلی... علیه و آله تا دهم محرم شصت و یک هجری. و عجیب است که نوشته با شهادت عباس بن علی علیه‌السلام نیمه‌تمام مانده است. شهید آوینی فصل آخر کتاب را با شهادتش نوشت. فتح خون این فرصت را به خواننده می‌دهد که از منظری جدید با روایتی عاشقانه و عارفانه نگاهی دوباره به حماسه‌ی کربلا بیاندازد.

«این بیعت که بسته‌ایم، بیعت با موعود غایب توست و این لبیک که به روح... گفته‌ایم تجدید پیمانی است با تو از ازل تا آدم، از آدم تا ابراهیم، از ابراهیم تا خاتم و از غدیر خم تا هل من ناصر عاشورا و از عاشورا تا به امروز.»

حضرت سید الشهداء حسین بن علی علیه‌السلام شب پیش از هجرت به سوی کربلا در پایان خطبه‌ای بلند فرمود: «آگاه باشید هر آنکه می‌خواهد خونش را در راه ما اهل بیت، که راه حق است، نثار کند و خود در بهشت لقاء الله منزل گیرد، با ما راهی کربلا شود. من فردا صبح آن‌شاء... راه می‌افتم.»

«راه ما راه سید الشهداء است و آنان که پای یقین در این راه نهاده‌اند، آرزوی سر باختن ندارند تا به ذبیح... اعظم از همه نزدیک‌تر شوند. تانک‌های دشمن نزدیک‌تر شده‌اند و خلیل نقشه عملیاتی را بار دیگر مرور می‌کند تا راهی بهتر برای مقابله با تانک‌ها بیابد. آنها منتظرند که ترس از مرگ ما را به فرار وادارد، اما نمی‌دانند که خلیل هر روز بعد از نماز صبح، زیارت عاشورا می‌خواند. ما این چنین فرماندهی داریم و او این رسم عاشورایی را از امام عاشورا فرا گرفته است که: «إني لا ازي الموت الا السعادة و الحياة مع الظالمين الا برما».

«شهادت جان‌مایه‌ی انقلاب اسلامی است و قوام و حیات نهضت ما، در خون شهید است. رمز آنکه سید الشهداء علیه‌السلام را خون خدا می‌خوانند در همین جاست. خون پیکر حق در طول تاریخ از قلب عاشوراست و اگر حقیقت را بخواهی، هنوز روز عاشورا به شب نرسیده است.»

«این سربازان امام زمان عج... تعالی فرجه هستند و موعد خویش را باز یافته‌اند. اصحاب آخرالزمانی سید الشهداء علیه‌السلام به خون‌خواهی او آمده‌اند و همین پیمان است که آنان را زیر علم صاحب‌الزمان عجل... تعالی فرجه گرد می‌آورد. چرا که علم امام زمان نیز علم خون‌خواهی سید الشهداء است. یا لثارات الحسين، ای خون‌خواهان حسین علیه



السلام، گرد آییید.»

«آرمانخواهی انسان مستلزم صبر بر رنج‌هاست. پس برادر خوبم، برای جنبازی در راه آرمان‌ها یاد بگیر که در این سیاره‌ی رنج‌سورترین انسان‌ها باشی.»

«ای شهید، ای آنکه بر کرانه‌ی ازلی و ابدی وجود نشسته‌ای، دستی برآر و ما قبرستان نشینان عادات سخیف را نیز از این منجلاب بیرون کش.»

### بررسی اجمالی یکی از آثار مکتوب آوینی (فتح خون)

فتح خون علاوه بر اینکه یک متن ادبی است، ویژگی‌های دیگری هم دارد. آوینی برای صحبت از بزرگترین حماسه‌ی تاریخ اسلام، زیباترین و شیواترین عبارات‌ها را به کار گرفته است و از این راه توانسته به ذات و حقیقت روز واقعه، نزدیک شود. آوینی اصلاً دأب و داعیه‌ی نگارش متن ادبی نداشته و کلمه‌ها را انتخاب نکرده است. ادبیات فتح خون حاصل جوشش درون روح پالایش یافته‌ی آوینی است.

آوینی در «فتح خون» مکرر به کتاب «پژوهشی پس از پنجاه سال درباره قیام امام حسین علیه السلام» اثر مرحوم دکتر شهیدی استناد می‌کند. این هم مهم است که نگاه او بیشتر به این کتاب تحلیلی و اساساً کلمات و عبارات حضرت سید الشهداء علیه‌السلام در مسیر مکه تا کربلا متمرکز است.

تحلیل، نوعی تفسیر و تأویل است. راوی در جای‌جای روایت خود و شرح و تفسیر وقایع از آیات قرآن، احادیث منقول و اشارات و لطایف عرفانی و ذوقی و ظرایف هنری بیان بهره می‌برد.

اگر متنی این خصوصیات را پیدا کرد دیگر در حبس و حصر زمان و مکان قرار نمی‌گیرد و ویژگی‌های یک متن قدسی را پیدا می‌کند، همچو قرآن و مآثورات و احادیث که هیچ‌گاه به یک زمان خاص و یا مردمان خاص محدود نمی‌شود و چون مورد خطاب آن کل انسان‌هاست لذا متن آن فوق زمان و مکان است به همین جهت جاودانه می‌ماند.

چیزی که از تاریخ و ادبیات در آثار آوینی است از این سنخ است حالا چگونه می‌شود این را تحلیل و بررسی کرد؟ باید بافت متن‌ها را بر حسب چنین کلمات و عبارات تحلیل و بررسی کرد یکی از ویژگی‌های آثار آوینی این است که تاریخ در آنها معطوف به گذشته نیست. به عبارتی در آنها زمان شکسته می‌شود. آوینی همان لحظه که درباره‌ی یک حادثه مربوط



به هزار و سیصد سال قبل صحبت می‌کند یکباره زمان را می‌شکند و با کسی که مقابل اوست صحبت می‌کند و حتی در بخش‌هایی از زمان حال و گذشته در می‌گذرد و خودش را از حصر زمان بیرون می‌کشد و گزاره او صورت انشایی حکمی پیدا می‌کند که فارغ از زمان و مکان است.

واقعه‌ی کربلا، در زبان و روایت آوینی باز روایی می‌شود و وقوع مجدد پیدا می‌کند که بیشتر حاصل نوعی انکشاف و شهود است.

«فتح خون» نوعی مقتل معاصر است. در این کتاب وجه تنزیهی، تعلیمی، تذکاری و تنبیهی موج می‌زند، هم خطاب به خود و هم خطاب به مخاطب نامرئی. از این حیث فتح خون به یک کتاب اخلاقی تبدیل شده است.

ویژگی‌های ادبی، تاریخی، متفاوتی این کتاب را از یک متن ادبی مقتل نگاری نو که امتدادی از زمان عاشورا تا حال دارد به یک کتاب جدی و مهم عرفانی و اخلاقی تبدیل کرده است به گونه‌ای که تنبیه و تذکار در آن کم یافت نمی‌شود از باب مثال به این عبارت توجه کنید: «و تو ای آنکه در سال شصت و یکم هجری هنوز در ذخایر تقدیر نهفته بوده‌ای و اکنون در این دوران جاهلیت ثانی و عصر توبه بشریت پای به سیاره زمین نهاده‌ای، نومید نشو» و یا در جای دیگر می‌گوید: «ای دل ای همسفر، نیک بنگر که کجایی، مبادا که از سر غفلت این سفینه‌ی اجل را مأمنی جاودان بینگاری و در این توهّم از سفر آسمانی خویش غافل شوی».

شاید بتوان ادعا کرد فشرده‌ی همه‌ی آموزه‌های ادبی، تعلیمی، عرفانی فرهنگ اسلامی ایرانی - شیعی را می‌توان در این کتاب یافت، زیرا ادبیات به معنای درست کلمه، همان الهیات است و اگر از ادبیات، آموزه‌های آسمانی دینی را بردارند جز کاغذ و جلد چیزی باقی نمی‌ماند.

## قلم آوینی همچنان زنده است:



«هرچند ما می‌پنداریم که شهدا رفتند و ما مانده‌ایم، اما واقعیت آن است که آنان هستند و ما در تاریخ به فراموشی سپرده می‌شویم.» این سخنان سید شهیدان اهل قلم است که همچنان زنده مانده است. اگر به درستی مشاهده کنیم می‌بینیم که شهید آوینی کلمات را چگونه با جادوی قلم خویش بر صفحه نگاشته که گویی او از تحولات اخیر خاورمیانه آگاهی داشته است. آنجا که می‌گوید:

«انفجار اطلاعات، انفجار اطلاعات! نمی‌دانم چرا من از این تعبیر آنچنان که باید نمی‌ترسم و حتی چه بسا مثل کسی که دیگر صبرش تمام شده است از فکر اینکه جهان به سرنوشت محتوم این عصر نزدیک‌تر می‌شود، خوشحال می‌شوم. نیچه خطاب به فیلسوفان می‌گوید: «خانه‌های پتان را در دامنه‌های کوه آتش‌فشان بنا کنید» و من همه کسانی را که در جست‌وجوی حقیقتند مخاطب این سخن می‌یابم. «گریختن» مطلوب طبع کسانی است که فقط به عافیت می‌اندیشند و گرنه، مرگ یک بار، زاری هم یک بار. دهکده جهانی واقعیت پیدا خواهد کرد. چه نخواستیم و چه نخواهیم. این حقیقت تنها ما را که شهروندان مطیعی برای این دهکده‌ی بزرگ نیستیم، مضطرب نمی‌دارد و بلکه غرب را هم چه بسا بیشتر از ما به اضطراب می‌اندازد. ما شهروندان مطیعی برای دهکده‌ی جهانی نیستیم. این سخن نیاز به کمی توضیح دارد. شهروند مطیع کسی است که وجود فرداش مستحیل این جامعه‌ای است که پیرامون او وجود دارد. اعتراضی ندارد. استدلال‌های رسمی را می‌پذیرد و در صدق گفتار سیاستمداران تردید روا نمی‌دارد. تا آنجا تسلیم قوانین محلی است که عدالت را نه قبله‌ی قانون، که تابع آن می‌بیند. به آنچه فرامی‌خوانندش روی می‌آورد و از آنچه باز می‌دارندش پرهیز می‌کند. دروازه‌های گوش و چشم و عقل او برای پیام‌های پروپاگاندا باز است و مثلاً در ایران خودمان وقتی می‌شنود که «بانک فلان، بانک شماس» باور می‌کند و پولش را در بانکی انبار می‌کند که جایزه‌ی بیشتری می‌دهد... و از این قبیل. و خوب! دهکده جهانی هم برای آنکه سرپا بماند به شهروندان مطیعی نیاز دارد که سرشان در آخور خودشان باشد در آغاز دهه‌ی ۸۰ میلادی واقعه‌ی بسیار شگفت‌آوری در کره‌ی زمین روی داد که غرب را از خواب غفلتی که در آن گرفتار آمده بود، خارج کرد. در نقطه‌ای از کره‌ی زمین که یکی از غلامان خانه‌زاد کاخ سفید حکومت می‌کرد، ناگهان میلیون‌ها نفر از مردم از خانه‌ها بیرون ریختند و فارغ از ملاحظات و معادلات غریزی مربوط به حفظ حیات،



سینه در برابر گلوله‌ها سپر کردند و ارتشی هم که ده‌ها میلیارد دلار خرج آن شده بود به انفعالی گرفتار آمد که چاقو در برابر دسته‌ی خویش دارد. چاقو دسته‌اش را نمی‌برد. مردم چه می‌خواستند؟ عجیب اینجاست. مردم چیزی می‌خواستند که هرگز با عقل حاکم بر دنیای جدید جور در نمی‌آمد: حکومت اسلامی. نمونه‌ای هم که برای این حکومت سراغ داشتند به ۱۳ قرن پیش باز می‌گشت. مردم این پیام را از کدام رادیو و تلویزیون فیلم یا تئاتر گرفته بودند؟ این پرسشی بود که غرب نمی‌توانست به آن جواب گوید. مهم نیست که غرب این نوع حرکت‌های اجتماعی را چه می‌نامد. بنیادگرایی، ارتجاع و یا هر چیز دیگر... مهم این است که این واقعه نشان داد «حصارهای اطلاعاتی قابل اعتماد نیستند» ببینید! واقعه‌ی شگفت‌آوری که رخ داده بود این بود که غرب ناگهان خود را نه با کشور «جشن هنر شیراز» و «آربی آوانسیان» و «اسرار گنج دره‌جنی» و «دایی جان ناپلئون» و «جشن‌های دو هزار و پانصد ساله» و «فریدون فرخزاد»... که با کشور سید مجتبی نواب صفوی و حاج مهدی عراقی روبه‌رو یافت و انقلاب اسلامی در داخل مرزهای «سپهر اطلاعاتی» غرب روی داد. در یک جزیره ثبات، و پیروز هم شد. مهم اینجاست که واقعه‌ای نظیر این باز هم در هر نقطه‌ی دیگری از جهان می‌تواند روی دهد. من شهر «دوشنبه» را پیش از آنکه به تسخیر رحمان نی‌اف و ارتش سرخ درآید دیده بودم. در آنجا با روشنفکرانی آشنا شدم که تو گویی از زمان سامانیان آمده بودند و در نماز جمعه و در صف نمازگزارانی ایستادم که خارج از اتمسفر رسانه‌های گروهی و در عصر ابوحنیفه می‌زیستند و هم‌اکنون مگر در شرق اروپا و در میان مسلمانان حوزه‌ی بالکان چه می‌گذرد؟ تصویری که ما در مجله‌ی «سوره» چاپ کردیم بسیار گویاست: جوانی با گیسوانی بلند و عینک رمبویی پیشانی‌بندی بسته است که روی آن نوشته: «ا.. اکبر، جهاد» و این واقعه در میان مرزهای کنترل‌شده سپهر اطلاعاتی غرب روی داده است. و مگر جایی در کره‌ی زمین هست که بیرون از این مرزها باشد؟ دهکده جهانی واقعیت پیدا کرده است چه بخواهیم و چه نخواهیم و ماهواره‌ها مرزهای جغرافیایی را انکار کرده‌اند. این همان دهکده‌ای است که «گرگوار سامسا» در آن چشم باز کرده است. این همان دهکده‌ای است که مردمانش صورت مسخ‌شده «کرگدن»‌های اوژن یونسکو را پذیرفته‌اند. همان دهکده‌ای که مردمانش در «انتظار گودو» هستند. این همان دهکده‌ای است که در آن مردمان را به یک صورت واحد قالب می‌زنند و هیچ کس نمی‌تواند از قبول مقتضیات تمدن تکنولوژیک سر باز زند. این همان دهکده‌ای است که بر





سر ساکنانش آنتن‌هایی روئیده است که یکصد و پنجاه کانال ماهواره را مستقیماً دریافت می‌کنند. این همان دهکده‌ای است که در آن روبات‌ها عاشق یکدیگر می‌شوند. این همان دهکده‌ای است که در آن «ترمیناتور دو» به سی سال قبل باز می‌گردد و خودش را از بین می‌برد. این همان دهکده‌ای است که در آن «بتمن» و «ژوکر» با هم مبارزه می‌کنند. این همان دهکده‌ای است که در تلویزیون‌هایش دختران شش‌ساله را آموزش جنسی می‌دهند. همان دهکده‌ای که در آن گوسفندهایی با سر انسان و انسانهایی با سر خوک به دنیا می‌آیند. این همان دهکده‌ای است که در آن تابلوی «مسیح از ورای ادرار» ماه‌ها توجهات همه رسانه‌های گروهی را به خود جلب می‌کند. اما عجیب اینجاست که باز هم این همان دهکده‌ای است که زیر آسمانش بسیجیان در رمل‌های فکه زیسته‌اند، همان دهکده جهانی که در نیمه شب‌هایش ماه، هم بر کازینوهای «لاس وگاس» تابیده است و هم بر حسینیه‌ی «دوکوهه» و گورهایی که در آن بسیجیان از خوف خدا و عشق او گریسته‌اند. دنیای عجیبی است، نه؟ بیش از یک قرن است که علی‌الظاهر هیچ تمدنی جزء تمدن غرب در سراسر سیاره‌ی زمین وجود ندارد. همه جا در تسخیر این صورت از حیات بشری است که تمدن غرب با خود به ارمغان آورده است.

هیچ یک از اُمم عالم نتوانسته‌اند نه در زبان، نه در فرهنگ، نه در معماری، نه در حیات اجتماعی و نه در زندگی فردی، خود را از تأثیرات تمدن غرب دور نگاه دارند. و اکنون که با وجود ماهواره‌ها، مرزهای جغرافیایی نیز انکار شده است. آینه جادو در یکایک خانه‌های این دهکده‌ی به هم پیوسته‌ی جهانی، نفوذ کرده است. عقل سطحی چنین حکم می‌کند که دیگر هیچ چیز نمی‌تواند حکومت جهانی مفیستوفلس را حتی به لرزه بیندازد. چه رسد به آنکه آن را به انقراض بکشاند. اما چنین نیست. میلان کوندرا در کتاب «هنر رُمان» از تناقض‌هایی خاص این آخرین دوران تمدن غرب نام می‌برد که آنها را «تناقض‌های پایانه‌ای» می‌خواند. مثالی که او می‌آورد می‌تواند پرده ابهام از این تعبیر را به یک سو زند: طی عصر جدید، عقل دکارتی همه‌ی ارزش‌های به ارث رسیده از قرون وسطی را، یکی پس از دیگری تحلیل می‌برد. اما در زمان پیروزی تام و تمام عقل، این عنصر غیرعقلی محض (قدرتی صرفاً در پی خواست خویشتن) است که بر صحنه‌ی جهان تسلط خواهد یافت. زیرا دیگر هیچ نظامی از ارزش‌های مقبول همگانی وجود ندارد که بتواند مانع پیشروی آن شود. اگر واقع‌گرا باشیم جنگ جهانی دوم را یکی از ترمینال‌هایی خواهیم یافت



که ذات پارادکسیکال غرب در آن ظهور یافته است.

نمی‌دانم شما جنگ کویت را چگونه تفسیر می‌کنید، اما من در آن یک تناقض می‌بینم. تناقضی که شاخک‌های حس ششم بسیاری از متفکران غربی و از جمله نوام چامسکی، آن را دریافت. غرب پیروزی خود را در جنگ کویت در میان یک حس اضطراب همگانی جشن گرفت و این اضطراب، از جمله در لس آنجلس، نشر می‌شد که دُمَل چرکین یک اعتراض واقعی را ترکاند. غرب، ذاتی پارادوکسیکال دارد و این پارادوکس‌های پایانه‌ای، سرنوشت محتومی هستند که تمدن امروز به سوی آن راه می‌سپرده است. انفجار اطلاعات از همین ترمینال‌هایی است که تناقض نهفته در باطن تمدن امروز را آشکار خواهد کرد. وقتی حصارهای اطلاعاتی فرو بریزد مردم جهان خواهند دید که این دژ ظاهراً مستحکم بنیان‌هایی بسیار پوسیده دارد که با تلنگری فرو خواهد ریخت. قدرت غرب، قدرتی بنیان‌گرفته بر جهل است و آگاهی‌های جمعی که انقلاب‌زا هستند به یکباره روی می‌آورند، همچون انفجار نور. شوروی نیز تا آن‌گاه که فصل فروپاشی‌اش آغاز نشده بود خود را قدرتمند و یکپارچه نشان می‌داد و غرب نیز آن را همچون دشمنی بزرگ در برابر خویش می‌انگاشت. تنها بعد از فروپاشی بود که باطن پوسیده و از هم گسیخته شوروی آشکار شد. اکنون در غرب، همه چیز با سال‌های دهه‌ی ۱۹۳۰ تفاوت یافته است. مردم با اضطرابی که از یک عدم اطمینان همگانی برمی‌آید به فردا می‌نگرند. آنها هر لحظه انتظار می‌کشند تا آن دژ اطلاعاتی که موجودیت سیاسی غرب بر آن بنیان گرفته است با یک انفجار مهیب فرو بریزد و آن روی پنهان تمدن آشکار شود. برای آنکه ردیف منظم آجرهایی که متکی بر یکدیگر هستند فروریزد، کافی است که همان آجر نخستین سرنگون شود. تمدن‌ها هم پیر می‌شوند و می‌میرند و از بطن ویرانه‌هاشان تمدنی دیگر سر بر می‌آورد. در آغاز، تمدن با یک اعتماد مطلق به قدرت خویش پا می‌گیرد و هنگامی که این احساس جای خود را به عدم اعتماد بخشید، باید دانست که موعد سرنگونی فرارسیده است.

و اما درباره خودمان، نباید بترسیم. حصارها تا هنگامی مفید فایده‌ای هستند که دزدان شب‌رو، بر زمین می‌زیند، اما آن‌گاه که دزدان از آسمان فرود می‌آیند چگونه می‌توان به حصارها اطمینان کرد؟ پس باید از این اندیشه که حصارهایی بتوانند ما را از شر ماهواره‌ها محفوظ دارند بیرون شد و «خانه در را دامنه‌ی آتش‌فشان بنا کرد» باید در روبه‌رو شدن با واقعیت، به اندازه‌ی کافی جرأت و شجاعت داشت. غرب چنین است که در عین ضعف،



بیشتر از همیشه رجز می‌خواند تا خود را در پناه وهم حفظ کند. جنگ کویت چنین بود و بنابراین، تنها اسیران حصارهای توهم را به وحشت دچار کرد نه آنان که ضعف و پیری این قدره‌بند مفلوک را در پس اعمال و اقوالش می‌دیدند. می‌خواهم بگویم که خود ماهواره، در عالم واقع آن همه ترس ندارد که طنین این خبر تا آنجا هراسناک است که بسیاری، از هم‌اکنون فاتحه‌ی همه چیز را خوانده‌اند: هویت ملی، اخلاقی، زبان فارسی و... چنان که پیش از آمدن تلویزیون نیز سخنانی چنین در افواه بود. ماهواره مظهر آن پیوستگی جهانی است که تمدن جدید انتظار می‌برده است. آمریکا نیز مظهر آن اراده جمعی است که همراه با شر جدید پیدا شده و در جستجوی قدرت و استیلا، توسعه و اطلاق یافته است. «استیلا» و «ولایت» هم‌ریشه هستند و اگر بعضی از محققان «استیلا ی غرب» را بر عالم «ولایت طاغوت» خوانده‌اند، تعبیری را می‌جسته‌اند که بتواند مفاهیم جدید را در حوزه‌ی معرفت دینی معنا کند، و چه تعبیر درستی یافته‌اند. غرب از همان آغاز، غایتی جز برپایی یک حکومت جهانی نداشته است و هم‌اکنون نیز چه آنان که از حاکمیت ماهواره‌ها به وحشت افتاده‌اند و چه آنان که مشتاقانه چنین روزی را انتظار می‌برند، هر دو، حاکمیت ماهواره‌ها را با حاکمیت جهانی غرب یکسان گرفته‌اند، و هر دو اشتباه می‌کنند.»

### عروج سید مرتضی زیباترین روایت عشق:

اینجا فکه است، با غربتی مضاعف، همان جا که مقتل آقا مرتضای بچه‌هاست. می‌گویند یک کانال در فکه پیدا شده که قتلگاه بچه‌های بسیجی است. می‌گویند استخوان‌هایشان پودر شده است. آقا مرتضی گفته بود: «محض تبرک یک مشت از خاک آن بچه‌ها را برایم بیاورید.» و دست آخر آقا مرتضی دلش طاقت نیاورد و خودش راه افتاده بود و رفته بود. «آی برادر سلام خیلی زحمت می‌کشیدید. خدا از تون راضی باشه. خداقوت» با هم سلام و علیکی داشتیم. بیشتر طرف کانکس بچه‌های دفتر ادبیات و هنر مقاومت آفتابی می‌شد و با آنها گرم می‌گرفت.

همین قدر بگم که آدم بزرگی بود. نوشته‌هایش را دیده بودم. پرمایه و زلال می‌نوشت و در تحلیل مسایل سیاسی نگاهی عمیق و دقیق داشت. از همان‌هایی بود که آدم می‌ماند که جای خالی‌اش را چه جوری پر کند. خیلی چیزها می‌دانست مثلاً از عرفان و فلسفه



گرفته تا هنر و سینما و...

اما یک صفت در او مرا شیفته‌ی خودش کرده و آن خاکی بودن و بسیجی بودنش است. «روایت فتح» گلِ کارهای او بود و او هم گل سرسید روایت فتحی‌ها. خیلی از بچه‌ها که آمده بودند مشتری‌های روایت فتح او بودند. هر یک خاطره‌ای را که در ذهن داشت مرور می‌کرد و به زبان می‌راند.

«راستی شنیدی شهید قانعی و دوستانش وقتی می‌خواستند میدان مین را خنثی کنند، وقتی کارشان تمام می‌شد. توی میدان مین می‌غلتیدند.»

«می‌گن طلبه‌ی شهید «سعید نفر» به شدت مجروح شده بود وقتی می‌خواستند برای عمل جراحی باگیرش را پاره کنند اجازه نمی‌داد و با هر زحمتی بود باگیرش را از تنش بیرون آورد تا مبادا به اندازه یه باگیر به بیت‌المال ضرر نرساند.»

فکر و ذکرشان شده بود این خاطرات که با هم مرور می‌کردند. تا رسیدند به غسلخانه. دور پدر شهید را گرفته بودند. آرام بود و مطمئن. درست مثل خود آقا مرتضی. از پشت شیشه غسلخانه غرق تماشای بدن غرقه به خون با آن پای قطع شده‌اش بودم که زنی آمد با چشمانی که از گریه زیاد سرخ شده بود به نظر مادر شهیدی بود، می‌گفت: سالهاست که با صدای او گریه کرده‌ام. نمی‌دانستم پسر شماست. او پسر همه ماست. خوش به سعادتتان. چند کلمه‌ای پدر شهید گفت و از اینکه آقای خامنه‌ای (رهبر معظم انقلاب) هم بزرگواری کردند تشریف آوردند، تشکر کرد.

یکی از بچه‌های روایت فتح را دیدم که با حاجی صادق قدم می‌زد همین که مرا دید گفت: فلانی هر چه خواستم از آقا مرتضی عکس بگیرم نمی‌گذاشت تا اینکه سیزده فروردین امسال بود که مرا صدا کرد و گفت فلانی بیا یک عکس حجله‌ای از من بگیرد و...

حاجی می‌گفت: چند روز بعد دیدمش، می‌گفت «به خدا دلَم از این دنیا خیلی گرفته. دیگر طاقت ندارم. دعا کن برسم به بچه‌ها...»

می‌گویند وقتی در میدان مین افتاده بود و یک پایش قطع شده بود مدام داد می‌زند «مرا نبرید. مرا زمین بگذارید. راحتم بگذارید. مرا تنها بگذارید...»

می‌گویند در باغ شهادت را بسته‌اند. آن هم با قفل‌های سنگین. می‌گویند آقا مرتضی خیلی زرنگی کرده که رفته است. یکی از آخرین شبه‌های ماه مبارک رمضان از پیر و مراد بسیجی‌ها (امام خامنه‌ای) شنیدم که می‌گفت: آن روزها دروازه شهادت داشتیم و حالا



معبری تنگ. هنوز هم برای شهیدن شدن فرصت هست باید دل را صاف کرد (چیزی قریب به این مضمون).

آقا مرتضی از فکه با پای قطع شده برگشته بود تا درست وقتی که تو پایت خسته شده بود درست وقتی که زندگی داشت مشتهای آخرش را توی سرت می گویند و درست وقتی که می خواستی از سر ناچاری دستهایت را بالا ببری و تسلیم شوی دستت را بگیرد و بالا ببرد. بهشت زهرا(س) غلغله بود. قطعه شهدا آرام، شهیدان بی صدا: پرچمها به وزش نسیمی در اهتزاز، درست مثل دشت فکه مثل همان دشت پرشقایق.

اما ما چه زود خودمان را فراموش می کنیم. چه زود شهیدان را خاک می کنیم و می رویم تا در هیاهوی شهر گم شویم و بمیریم.

می گویند شب قبل از شهادتش، آقا مرتضی رفته بود فکه. شب را مجبور بودند در یکی از سنگرهای باقیمانده از زمان جنگ بگذرانند. سربازی که در آن سنگر بود صبح برای فرماندهاش تعریف می کند:

«این آقای عینکی کی بود که از دیشب تا صبح نخوابید و یکسره دعا می خواند و گریه می کرد. نماز می خواند و گریه می کرد. قرآن می خواند و گریه می کرد.» می گویند مدام آقا مرتضی می گفت «می خواهم بروم قتلگاه بچه ها... می خواهم بروم قتلگاه بچه ها». آن یک مشت خاکی که آقا مرتضی گفته بود برایم بیاورید، بچه ها آورده بودند بهشت زهرا(س) در غسلخانه مقداری از آن را در کف مشتش ریختند. شاید به جای خاک کربلا - بعد هم طبق وصیتش رو به قبله نشستیم و همصدا با شهیدان زیارت عاشورا را زمزمه کردیم: «السلام علیک یا ابا عبدالمطلب...»

هزارهزار فرشته می آیند، هزارهزار مرد می آیند، هزارهزار بسیجی و عاشق دلسوخته می آیند با امام و مقتدای خویش تا بر پیکر خون آلود سید شهیدان اهل قلم نماز عشق بخوانند. «برای مرتضی جز شهادت کم بود.»

در آن جمع ملکوتی این جمله را بارها و بارها شنیدیم، جمله ای زیبا از دوستان همدل او که: «توی بچه هنرمندا، نقش آقا مرتضی مثل نقش شهید بهشتی بود.» به راستی که او «سیدالشهدای اهل قلم» بود.



## فرازهایی از وصیتنامه شهید آوینی:

زندگی زیباست، اما شهادت از آن زیباتر است، سلامت تن زیباست، اما پرنده‌ی عشق، تن را قفسی می‌بیند که در باغ نهاده باشند.  
و مگر نه آنکه گردن‌ها را باریک آفریده‌اند، تا در مقتل کربلای عشق، آسان‌تر بریده شوند.

و مگر نه آنکه خانه‌ی تن، راه فرسودگی می‌پیماید تا خانه‌ی روح، آباد شود.  
و مگر نه آنکه از پسر آدم، عهده‌ی ازلی ستانده‌اند که حسین را از سر خویش، بیشتر دوست داشته باشد.

و مگر این عاشق بی‌قرار را بر این سفینه‌ی سرگردان آسمانی، که کره‌ی زمین باشد، برای ماندن در اصطبل خواب و خور آفریده‌اند؟  
و مگر از درون این خاک، اگر نردبانی به آسمان نباشد، جز کرم‌هایی فربه و تن‌پرور برمی‌آید؟

ای شهید، ای آنکه بر کرانه‌ی ازلی و ابدی وجود برنشسته‌ای، دستی بر آر و ما قبرستان‌نشینان عادات سخیف را نیز، از این منجلاب بیرون کش.



## کتاب‌شناسی

آینه‌ی جادو

توسعه و مبانی تمدن غرب

گنجینه‌ی آسمانی

یک تجربه ماندگار

فردایی دیگر

حلزون‌های خانه به دوش

رستاخیز جان

آغازی بر یک پایان

فتح خون

امام و حیات باطنی انسان

با من سخن بگو دوکوهه

مرکز آسمان

نسیم حیات

سفر به سرزمین نور

انفطار صورت (در باب مبانی نظری هنر)

وی همچنین آثار منتشر نشده‌ای نیز در حوزه‌ی ادبیات دارد.



## منابع

قرآن کریم  
نشریه ماهنامه فرهنگ عمومی  
کتاب مرتضی و ما  
کتاب همسفر خورشید  
مجموعه کتاب‌های انتشارات روایت فتح  
و سایت‌های متنوع اینترنتی مرتبط با شهید آوینی